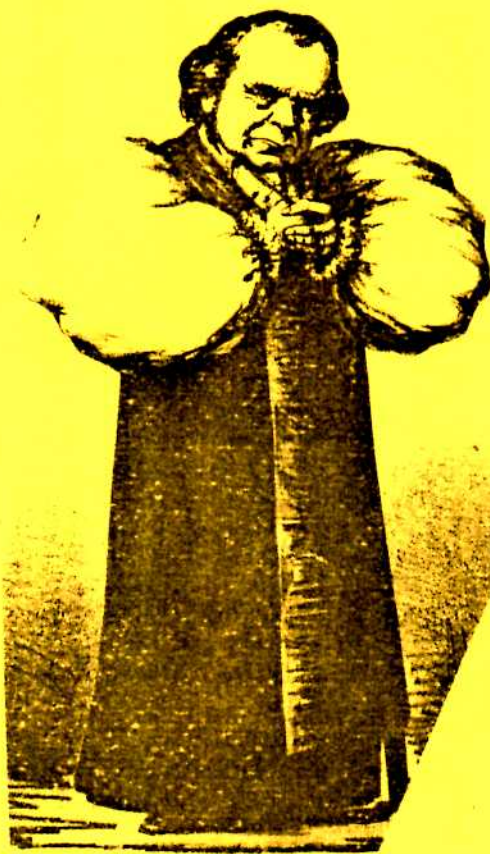


حافظ از چشمه «حکمت» به کف آور جامی
بو که از لوح دلت نقش «جهالت» برود

برخورد علم و دین



چاپ دوم 2005

لس آنجلس، ۱۹۹۱

از: دکتر جمشید لاریجانی

حافظ از خیمہ کف در جامی
بوکہ از لوح ولت نفس شہالت بر د

برخورد علم و دین



از : دکتر جمالی

لس آنجلس، ۱۹۹۱

فهرست گفتارها

صفحه	عنوان
۳	پیش گفتار
۵	جهان بینی علمی و جهان نگری دینی
۸	روش دستیابی به حقیقت در دین و در علم
۹	حوزه دین و میدان علم
۱۱	ایمان در دین و اثبات در علم
۱۲	اعتقاد دینی و تفکر علمی
۱۴	مشخصات روحانی و ویژگی های دانشمند
۱۶	معلومات روحانیان و آگاهی های دانشمندان
۱۷	چگونگی پیدایش جهان از نظر دین و از دیدگاه علم
۲۰	فرشته مسیحیت و هیولای علم
۲۳	پانزده قرن سکوت و آغاز غرش علم
۲۴	روحانیانی که دانشمند را زنده سوزانیدند
۲۶	مشت محکم روحانیان بر دهان دانشمند
۲۹	خدای نیوتن: ساعت و ساعت ساز
۳۰	خدای فیلسوف: کل جهان هستی
۳۲	تابش پرتوهای علم از پس ابرهای دین
۳۴	اندیشمندی که روحانیان را به آتش کشید
۳۵	حق با کیست؟ پاپ یا داروین؟
۳۸	روحانیان: مخالفان پیشرفت علم
۴۰	«روح» در دین و «روان» در علم
۴۴	پدیده مرگ در دین و در علم
۴۷	نظریه های روحانیان هوادار علم
۴۹	نظریه های علمی درباره دین
۵۲	تبدیل شدن دین به «نهاد» یا دستگاه اجتماعی
۵۶	کتاب های مورد استفاده

درخت تو گربار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

ناصر خسرو

پیش گفتار

موضوع «رابطه علم و دین» یکی از مطالبی است که هر روشنفکر مبارز ایرانی باید به آگاهی های اساسی درباره آن مجهز باشد. آیا علم و دین کامل کننده یکدیگرند یا به سختی با هم در تضادند؟ آیا علم و دین هر دو جو یای حقیقت و خواهان خوشبختی نوع انسانند؟ آیا علم و دین چون آب و آتشند، برخورد های تاریخی دارند و نبرد بین آنها هنوز هم در کشورهای گوناگون جهان ادامه دارد؟ آیا حقیقت های دینی و نظریه های علمی با یکدیگر هماهنگ و سازش پذیرند؟

روشنفکران مبارزی که در اندیشه فردای ملت ایران هستند باید از هم اکنون درباره صدها پرسش بنیادی و از جمله پرسش های بالا بیاندهند و آمادگی پاسخ گویی به آنها را داشته باشند. آیا به راستی و بر اساس گفته های روحانیان یا بر پا کنندگان «دستگاه دین» مذهب و دین هوادار علم و دانش و خواهان گسترش آن بین مردم جامعه اند؟ آیا منظور روحانیان از علم همان «علوم آسمانی»، «علوم الهی» یا «علوم غیبی» نیست؟ چگونه می خواهیم مردم را از این نکته بزرگ آگاه کنیم که: کوهی از خرافات، علم و دانش نیست؟

بررسی تاریخ علم و دانش به روشنی تمام نشان می دهد که در همه دوران هایی که روحانیان در جامعه نیرومند بوده اند به آزار و شکنجه دانشمندان و اندیشمندان پرداخته اند و با هر نظریه علمی یا فلسفی که با «علوم غیبی» آنان در برخورد بوده به شدت مخالفت کرده اند. روحانیان گسترش علم و دانش را بین توده های مردم با ویرانی «دستگاه دین»

خود برابر می دانند و همیشه با تمامی توان خود کوشیده اند تا توده های مردم هم چنان غرق در خرافات و نظریه های ساختگی طبقه به اصطلاح روحانی باشند.

بزرگترین وظیفه هر روشنفکر ایرانی کمک به فراهم آوردن زمینه «انقلاب فکری» در مغز ایرانیان است. از آنجا که اکثریت مردم میهن ما بی سواد، کم سواد و «بدسواد» هستند از آنجا که در جامعه دیکتاتور زده ما «مغز شویی فرهنگی» و «مغز شویی دینی» شده اند نخستین گام در راه آزادی و رهایی ایرانیان همان انقلاب فکری و مبارزه با آلودگی های فکری و خرافات دینی است. مبارزان ایرانی علاوه بر تلاش در راه بنیادگذاری حکومت مردم در ایران و دستیابی بر آزادی و استقلال باید برای دست زدن به انقلاب فکری به اصل بزرگ و پراهمیت «جدایی حکومت و دین» و نیز اصل پر معنای «جدایی علم و دین» اهمیت بسیار بدهند. بنا بر اصل «جدایی علم و دین» روحانیان حق ندارند از تدریس نظریه ها، فرضیه ها و اصول علمی که با اصول دین یا مذهب آنان هماهنگ نیستند جلوگیری کنند یا مانع گسترش علم و دانش در جامعه شوند. آموزش و پرورش رسمی کشور، دستگاه فرهنگی جامعه و رسانه های گروهی باید از نظارت و دخالت دستگاه دینی آزاد باشند و کسی حق نداشته باشد از انتشار علم و دانش به عنوان برخورد آنها با اصول و احکام دینی جلوگیری کند.

هدف اساسی از نوشتن این دفتر کوششی است در راه رهایی مردم ایران از بند و زنجیر اندیشه های کهنه، اسارت آور و خرافی. برای دستیابی به این هدف بزرگ باید مردم را به سلاح علم و اندیشه مجهز ساخت؛ باید «جهان بینی علمی» و «تفکر علمی» در مردم پدید آورد؛ باید مردم به حقانیت علم و اصالت دانش پی ببرند؛ با فرضیه ها، نظریه ها و واقعیت های علمی آشنا شوند؛ و در پایان اندیشه های خرافی، ضد علمی و ضد انسانی را کنار بگذارند.

جهان بینی علمی و جهان نگری دینی

از آنجا که روش های دستیابی به حقیقت در علم و در دین با یکدیگر تفاوت های ژرف و بنیادی دارند و از آنجا که سرچشمه حقایق عالم هستی از دیدگاه دانشمندان و روحانی کمترین شباهتی به یکدیگر ندارند طبیعی است که جهان بینی آنان نیز تفاوت های اساسی و پر معنا خواهد داشت.

در جهان نگری دینی و براساس نوشته های کتاب های آسمانی، کل جهان هستی به وسیله ذات، موجود یا آفریننده ای بی نهایت توانا از عدم آفریده شده است. این آفریننده بزرگ از فراسوی جهان هستی بر کل عالم وجود فرمان می راند و ذات یا ماهیت وجودیش فراتر از عالم طبیعت، دست نیافتنی و بررسی ناپذیر است. در آفرینش کل جهان هستی و جانداران که انسان عالی ترین و برگزیده ترین بخش آنست «برنامه»، «نقشه»، «هدف» و «غایت» وجود داشته است. آنچه پروردگار توانا آفریده از هر جهت کامل، زیبا، لازم و بدون کمترین عیب یا نقص است. کل عالم، همه کهکشان ها، ستارگان و زمین با نظارت و به فرمان آفریننده دانا با نظم و ترتیب خدشه ناپذیری به کار خود مشغولند و کوچک ترین بی نظمی در نظام طبیعت وجود ندارد. عالم هستی، تمامی جانداران و نوع انسان در طول مدتی کوتاه - شش روز - آفریده شده اند و از آغاز آفرینش به شکل کنونی خود بوده اند.

نوع انسان کامل ترین آفریده پروردگار و تنها مخلوقی است که نشانه ای از آفریننده بزرگ به صورت «روح» در آن دمیده شده است. روح جاودانی یا فنا ناپذیر است و پس از مرگ جسم انسان دوباره به جسم او بازمی گردد. هدف از آفرینش کل جهان هستی آفریدن انسان بوده و رابطه خدا - انسان برترین هدف آفرینش است. زندگانی هر انسان با مرگ او پایان نمی یابد بلکه روح او بار دیگر به بدن بازمی گردد و دوران تازه ای از زندگانی پس از مرگ در «آن جهان» آغاز می شود.

در جهان بینی علمی که براساس معلومات و اطلاعات علوم مادی - طبیعی استوار است از مفهوم ها و واژه هایی چون «عالم غیب»، «آفرینش از عدم»، «برنامه، نقشه و هدف» در کل جهان هستی اثر یا نشانی نیست. علوم تجربی با بهره برداری از روش علمی نشان می دهند که در کل جهان هستی اصول، قوانین و نیروهایی وجود دارند که براساس آنها دستگاه عظیم عالم هستی - کهکشان ها، ستارگان، دستگاه خورشیدی و سیاره زمین - به کار خود مشغول است. عوامل، شرایط، نیروها و اوضاع و احوالی که در نتیجه آنها کل عالم هستی و هر یک از اجزای آن در حال حرکت و دگرگونی است در درون خود این دستگاه عظیم هستند و عامل یا نیرویی بیرون از جهان هستی آن را «اداره» یا «رهبری» نمی کند. کل عالم هستی براساس قوانین حرکت و نیروهای طبیعی اجرام آسمانی، «خودکار» یا «خودگردان» اند. وجود دستی از «عالم غیب» برای به حرکت درآوردن آنها یا در مدار نگاه داشتن آنها لازم نیست زیرا نیروهایی که در درون کهکشان ها و ستارگان و در بین آنها وجود دارند و اثرگذاری این نیروها بر یکدیگر برای به حرکت درآوردن، ادامه حرکت و در مدار نگاه داشتن آنها کافی است.

جهان هستی از «عدم» به وجود نیامده زیرا عالم وجود همیشه وجود داشته و هرگز به «عدم» تبدیل نخواهد شد. مفهوم «عدم» از سوی انسان و برای بیان نظرهای انسانی ساخته شده و این واژه در عالم هستی و از نظر بینش علمی بی معنی است. نه چیزی از عدم به وجود می آید و نه چیزی به عدم می پیوندد. کل جهان هستی همیشه در حال «بودن» و «شدن» بوده و تابی نهایت نیز چنین خواهد بود. هیچ چیزی در جهان آفریده نمی شود و هیچ چیزی از بین نمی رود، بلکه چیزها دگرگون می شوند و شکل یا ماهیتی تازه به خود می گیرند.

براساس جهان بینی علمی، جهان هستی یک باره و در مدتی کوتاه آفریده نشده بلکه در گذشته ها تا زمان بی نهایت وجود داشته و در هزاران

میلیون سال گذشته در حال تغییر، دگرگونی و در مرحله «شدن» بوده است. دانشمندان علوم طبیعی می گویند برخلاف نظر روحانیان، جهان هستی نه تنها یک باره پدید نیامده بلکه هرگز به شکل و حالت کنونی نیز نبوده است. در کل جهان هستی ستارگان تازه ای به وجود می آیند و برخی از ستارگان متلاشی و پخش می شوند. دستگاه خورشیدی که سیاره زمین جزئی از آن است هم زمان با بسیاری دیگر از کهکشان ها و ستارگان به شکل امروزی خود پدید نیامده و از بسیاری از اجرام آسمانی به مراتب جوان تر است.

در علوم مادی - طبیعی بر خلاف باورهای دینی - مذهبی، نوع انسان جایگاه ویژه ای در عالم هستی یا مقامی خاص در دستگاه خورشیدی ندارد. هیچ یک از اصول و قوانین علمی نشان نمی دهد که هدف از خلقت عالم هستی، آفرینش نوع انسان بوده و ستارگان آسمان یا جانداران روی زمین برای آسایش انسان آفریده شده اند. در جهان بینی علمی نه تنها واژه «روح» هرگز به کار نمی رود بلکه همه و بزرگی هایی که روحانیان به آن نسبت داده اند - از جمله فنا ناپذیری، جاودانگی و بازگشت دوباره آن به بدن پس از مرگ - بی اساس و خیال بافانه شناخته شده اند.

دانشمندان علوم طبیعی و به ویژه زمین شناسان و زیست شناسان می گویند آنچه روحانیان به نام «نظم طبیعت» یا «نظم الاهی» از آن یاد می کنند و نتیجه های بسیار به نفع جهان بینی دینی خود از آن برداشت می کنند فقط بر پایه های خیال و پندار استوار است و چنین نظم یا ترتیبی در جهان علم ارزش خود را از دست می دهد. در روی سیاره زمین - به ویژه در رابطه با زندگانی و منافع انسان - نظم و ترتیبی که روحانیان به آن استناد می کنند در پدیده های طبیعت دیده نمی شود. دریاها و اقیانوس های کره زمین به دلایل گوناگون به شدت متلاطم می شوند و کرانه های جهان را با قدرت بسیار ویران می کنند. توفان ها و تندبادهای

عظیم جنگل‌ها را درهم می‌کوبند و صاعقه یا آذرخش آتش سوزی‌های بزرگی در آنها پدید می‌آورد. آتش فشان‌های بزرگ و وحشتناک پیرامون خود را به آتش می‌کشند و محیط خود را با آتشی سوزان می‌بلعند. زمین لرزه‌های بزرگ خرابی‌های بسیار پدید می‌آورند. جانوران نیرومندتر حیوانات ضعیف‌تر را پاره‌پاره می‌کنند و می‌خورند. باکتری‌ها و میکروب‌های کشنده گروه‌های عظیمی از جانوران و از جمله نوع انسان را به دیار نیستی می‌فرستند. سیل‌های عظیم جاری می‌شوند و هر چه بر سر راهشان باشد درهم می‌کوبند و با خود می‌برند. برخی از سرزمین‌های جهان گاهی به شدت سرد و زمانی به سختی داغ و سوزان می‌شوند و تمام جانداران نابود می‌شوند. وجود هزاران نمونه و مثال در روی کره زمین و در پدیده‌های طبیعت ثابت می‌کند آنچه روحانیان «نظم الاهی» می‌نامند پنداری پیش نیست.

روش دستیابی به حقیقت در دین و در علم

روحانیان دین‌های بزرگ، دستیابی به حقیقت و آموزش آن را ارجمندترین هدف دین می‌دانند. دانشمندان رشته‌های گوناگون علم نیز کشف حقیقت و اعلام آن را بزرگترین رسالت علم به شمار می‌آورند. بنا بر این هم نهاد دین جویای حقیقت است و هم دستگاه علم. اما روشی که معتقدان به دین‌های تک‌خدایی — یهودیت، مسیحیت و اسلام — برای درک حقیقت به آن دست می‌زنند پاروشی که در علوم طبیعی — انسانی راجع است تفاوت‌های بنیادی فراوان دارد.

بنیادگذاران، رهبران و پیروان دین‌های خاورمیانه ای تنها راه دستیابی به حقیقت را آگاهی از «الهام آسمانی» یا «وحی از عالم بالا» می‌دانند. اینان می‌گویند تمامی مطالبی که درباره جهان هستی، جانداران، زندگی بشر و جهان دیگر از راه الهام آسمانی یا وحی از سوی آفریدگار عالم اعلام شده اند حقایق بی‌چون و چرایی هستند که در

اختیار نوع انسان گذاشته شده اند. برای آگاهی از تمامی حقایق بزرگ درباره کل جهان هستی باید فقط و فقط به «کتاب آسمانی» مراجعه کرد و تنها روش کشف حقیقت آگاهی از نوشته های «کتاب مقدس» است. به این ترتیب سرچشمه حقیقت در دین های تک خدایی «آنجهانی» است. دستیابی به حقایق بزرگ با واسطه پیام آورانی که با این «سرچشمه آن جهانی» ارتباط داشته اند صورت می گیرد.

دانشمندان رشته های گوناگون علم بهترین راه دستیابی به حقیقت را پیروی از «روش علمی» می دانند. بنیاد روش علمی بر پایه های مشاهده، تجربه، آزمایش، گردآوری اطلاعات، ایجاد فرضیه یا پاسخ موقتی، تجزیه، تحلیل و طبقه بندی اطلاعات و در پایان بر نتیجه گیری استوار است. از نظر برخی از نویسندگان تاریخ علم، کشف روش علمی را باید بزرگترین کشف علمی در سراسر تاریخ بشر به شمار آورد. پس از دستیابی به این روش بود که دانشمندان علوم طبیعی موفق به کشف هیجان انگیزترین قوانین جهان هستی و درک پر رمز و رازترین اسرار طبیعت شدند. در واقع می توان روش علمی را به ابزار کار دانشمند، نورافکن علم، ذره بین دانش و کارخانه تولید علم و آگاهی تشبیه کرد. یکی از بزرگترین عامل هایی که سبب شد یکی از هوشمندترین نوابغ جهان اندیشه یا ارستو در پژوهش های فلسفی—علمی اشتباه های بسیار بزرگی در نتیجه کارهایش پیش بیایند نا آگاهی وی از روش علمی بود.

حوزه دین و میدان علم

روحانیان دین هایی که خود را دارنده «کتاب آسمانی» می دانند حوزه بررسی یا پژوهشی دین یا مذهب خود را «پروردگار»، «جهان هستی»، «انسان» و «رابطه خدا—انسان» می دانند. دانشمندان علوم طبیعی—انسانی از خود دارای کتاب مقدس یا نوشته آسمانی نیستند و میدان بررسی یا پژوهش علوم را «جهان هستی»، «انسان» و «رابطه

انسان-طبیعت» می دانند. همین سنجش موضوع های بررسی در دین و علم، به روشنی تمام نشان می دهد که در جهان علوم نام یا نشانی از «آفریدگار» یا سخنی از «رابطه خدا-انسان» نیست. زیرا دانشمندان علوم براین باورند که کار دانشمند بررسی و شناسایی «جهان واقعی» یا «دنیای تجربی» است. مفهوم هایی چون پروردگار، آفریننده یا هر نام دیگری که برای آن در نظر بگیریم در جهان هستی تشخیص داده نشده اند و از این نظر بررسی ناپذیرند. در علوم مادی واقعیت ها، موجودها، رویدادها و پدیده ها موضوع مورد بررسی و پژوهشند و از آنجا که مفهوم آفریننده جهان هستی یکی از موضوع های مورد بررسی در علوم مادی نیست از میدان عمل و کار دانشمند خارج است.

روحانیان می گویند کل جهان هستی از دو بخش جداگانه پدید آمده است: یکی «جهان هستی» و دیگری «فراسوی جهان هستی» یا «عالم غیب». و می افزایند که دانشمند فقط توانایی پژوهش درباره طبیعت (جهان هستی) را دارد و از شناخت «فوق طبیعت» (فراسوی جهان هستی) ناتوان است. از دیدگاه روحانیان دین ها و مذهب های تک خدایی «فراسوی جهان هستی» شناسایی پذیر، درک کردنی یا فهمیدنی نیست. پروردگار، بخشی از جهان هستی نیست بلکه خود بیرون از این جهان و همان فراسوی جهان هستی یا فراسوی طبیعت آشکار است.

دانشمندان می گویند از دیدگاه علم، مفهوم فراسوی جهان هستی یا فوق طبیعت مفهومی علمی، واقعی، پژوهش پذیر و ثابت کردنی نیست. مفهوم ها یا نام هایی این چنین، به شدت به رمز و راز، اسرار و ابهام آلوده اند و در خورتوجه یا بررسی علمی نیستند. برخی از دانشمندان مفهوم پروردگار را به آن صورت که در «کتاب های آسمانی» بیان شده غیر علمی، خیال بافانه و پنداری می دانند. گروهی از دانشمندان نیز مفهوم آفریننده را شناسایی ناپذیر و از نظر علمی دست نیافتنی به شمار می آورند و آن را موضوعی برای بررسی در میدان علم نمی دانند.

ایمان در دین و اثبات در علم

واژه «ایمان» در همهٔ دین‌های سامی یا خاورمیانه‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. براساس آموزش‌های رهبران این دین‌ها مردم باید به اصول دین و آموزش‌های بزرگ مذهبی ایمان بیاورند تا «مؤمن» شناخته شوند. مؤمن کسی است که به وجود پروردگار عالم ایمان آورده است، گفته‌های پیام‌آور او را سخنان آفرینندهٔ جهان یا وحی و الهام آسمانی می‌شناسد و سرچشمهٔ کتاب مقدس دین خود را «آن جهانی» یا از «عالم غیب» می‌داند. براساس آموزش‌های روحانیان دین‌ها و مذاهب‌های آسمانی، مؤمن هرگز نباید در مورد وجود سازندهٔ جهان هستی، نمایندگی پیام‌آور ازسوی او و آنچه در کتاب مقدس نوشته شده کمترین شک یا تردیدی رابه خودراه بدهد. بزرگترین مرجع یاراهنمای اصلی ایمان آورندگان نوشته‌های کتاب آسمانی است و هرآنچه برخلاف این نوشته‌ها باشد بی اعتبار و بی ارزش شناخته می‌شود. چون و چرایی یا شک و تردید دربارهٔ آنچه در کتاب مقدس آمده کفرآلود و گناهی بزرگ شمرده می‌شود. مؤمنان باید از راه «دل»، «عاطفه» و «احساس» به حقیقت پروردگار عالم، فرستادهٔ او و کتاب آسمانی دستیابی پیدا کنند، زیرا ماهیت دین و مذهب و رسالت آن فراتر از عقل، منطق، استدلال و چون و چرایی است.

واژه ایمان — به ویژه در معنای دینی آن — در علوم هیچ گونه اعتباری ندارد و در واژه نامه‌های علمی نشانی از آن دیده نمی‌شود. برای دانشمندان نه پروردگار عالم سرچشمهٔ علم و دانش است نه فرستادگان او و نه کتاب مقدس می‌تواند مرجع معتبری برای دستیابی به جهان علم باشد. جویندگان علم برای دستیابی به حقایق طبیعت، الهام آسمانی یا وحی را شیوهٔ معتبر و درستی نمی‌دانند و برای رسیدن به هدف‌های خود از روش، علم، بهره‌برداری می‌کنند. هرگونه اظهارنظری دربارهٔ پدیده‌های

طبیعی یا آنچه در طبیعت روی می دهد تا زمانی که درستی آن با بکار بردن روش علمی ثابت نشده به عنوان حقیقت علمی پذیرفته نخواهد شد. در علوم طبیعی-انسانی واژه «اثبات» جانشین واژه «ایمان» می شود. اگر نظریه عقیده ای درباره طبیعت از سوی نامدارترین و هوشمندترین دانشمندان جهان بیان شود تا زمانی که آن را ثابت نکرده است به عنوان نظریه عقیده ای علمی از طرف سایر دانشمندان پذیرفته نخواهد شد. یکی از نمایان ترین تفاوت های پرمعنای دین و علم در این نکته است که زیربنای ساختمان دین بر «مرجع» یا «مرجعیت» (پروردگار، پیام آور، کتاب مقدس، روحانیان) استوار است و از آنجا که حقایق دینی به سرچشمه «آن جهانی» نسبت داده می شوند به ناچار مؤمن فقط از راه ایمان بی چون و چرا باید آنها را بپذیرد. اما در جهان علم از مرجع یا مرجعیت نام و نشانی نیست و تا زمانی که بزرگترین دانشمندان جهان موفق به اثبات گفته خود نشده باشد اظهار نظری بی اعتبار شناخته خواهد شد. در جهان علم برخلاف دنیای دین، شک و تردید در مورد اظهار نظرها و فرضیه ها نه تنها منع نشده بلکه یکی از ویژگی های بزرگ مغز علمی، ویژگی مربوط به شک، تردید و چون و چرایی است.

اعتقاد دینی و تفکر علمی

شخص مذهبی اعتقادات یا باورهای خود را بر زیربنای «ایمان» استوار می کند. پایه های ایمان انسان مؤمن به یکی از دین های تک خدایی، بر ستون های «عالم غیب»، «کتاب مقدس» و آموزش های «فرستاده عالم بالا» بنیاد گذاری شده اند. معلومات و اطلاعاتی که مؤمن به دست می آورد «آن جهانی» هستند و مؤمن واقعی چاره ای جز اطاعت کامل، پذیرش، تسلیم و رضا ندارد. هر گونه شک، تردید یا چون و چرایی به منزله گناه و کفر آلود شمرده می شود. نوع انسان در چنین دستگامی بنده ناچیزی بیش نیست. اگر ایمان بیاورد و اطاعت کند

رستگاری می شود و در آن جهان از خوشبختی ابدی بهره مند خواهد شد. و اگر سرپیچی کند تا زمانی پایان ناپذیر شکنجه خواهد شد و زجر خواهد کشید. دنیای انسان دینی سرشار است از وعده و وعید، ترس و وحشت، امید و آرزو، زندگانی مالا مال از خوشی و شادی در آن جهان یا انباشته از بدبختی و رنج در جهان دیگر. مؤمن همه این امکان ها را در سایه ایمان مذهبی خود پذیرفته است.

جهان انسان مذهبی دنیایی است بی تحرک، ایستا، سرشار از بیم و امید و تهی از هیجان تلاش برای دانستن و یافتن دانش یا کشف کردن و بی نیاز از کوشش برای گشودن رازها و معماهای جهان هستی. زیرا پاسخ همه پرسش ها و حل تمامی معماها و رازها در «کتاب مقدس» نوشته شده است. مؤمن فقط و فقط باید این کتاب را صدها و هزاران بار بخواند و همه مطالب آن را بی چون و چرا و با ایمانی محکم بپذیرد. سرگذشت کل عالم هستی و زمین و تاریخ نوع انسان از ازل تا ابد در «کتاب آسمانی» نوشته شده و نکته ای ناگفته یا رازی ناگشوده جز ماهیت آفریدگار بزرگ باقی نمانده است. صفات، ویژگی ها و انتظارات آفریننده جهان و جانداران از نوع انسان بیان شده اند و تکلیف، سرنوشت و وظایف هر بنده ای روشن شده است.

دنیای انسانی که فکر علمی دارد جهانی است پرتحرک، پویا و سرشار از هیجان کنجکاوی، شور دانستن، شوق پی بردن، لذت دستیابی به رازها و معماهای جهان هستی، سیاره زمین و اسرار طبیعت و سرنوشت انسان. شخصی که تفکر علمی دارد دیرباور است، با نظر شک و تردید به اظهار نظرها نگاه می کند و چون و چرا می کند. برای پذیرش هر نظریه عقیده ای دلیل، مدرک و سند می خواهد. برای ارزشیابی نظریه عقیده — پذیرفتن یا نپذیرفتن آن — از روش هایی چون منطق، استدلال، تجربه، آزمایش، تعقل و تفکر بهره برداری می کند و نیروی فهم و شعور خود را به کار می اندازد. متفکر علمی سرچشمه علم و

دانش را «این جهانی» یا انسانی می داند و به «علوم غیبی یا الاهی» و «الهام آسمانی» اعتقادی ندارد. چنین انسانی خاستگاه علوم طبیعی—مادی را مغز انسان می داند و از دیدگاه او مغز انسان های متفکر، کارخانه تولید علم و آگاهی است. شخصی که فکر علمی دارد هیچ نظریه ای را ازلی—ابدی، کامل، بی نقص و اشتباه ناپذیر نمی داند. قاطعیت، جزم اندیشی، مطلق گرایی، تعصب یا خشک اندیشی در مورد فرضیه ها و نظریه های مربوط به جهان هستی و طبیعت در علم و دانش تجربی جا و مکانی ندارند. یکی از بزرگترین ویژگی های مغز علمی و بزرگی آزاد اندیشی و آمادگی برای پذیرش نظریه های بهتر است.

مشخصات روحانی و ویژگی های دانشمند

یکی از نمایان ترین ویژگی های روحانیانی که دین یا مذهب خود را آسمانی می دانند شیوه اظهار نظرها یا طرز بیان اعتقادهای دینی است. اینان نظریه های خود را با قاطعیت تمام بیان می کنند و هرگز ذره ای شک یا تردید را در آنچه گفته اند روا نمی دانند. روحانیان از دیگران می خواهند هرگز در برابر احکام و آموزش های دینی تردیدی به خود راه ندهند، چون و چرا نکنند و مهم تر آن که هرگز نظری مخالف با آن به میان نیاورند. مخالفت با اندیشه های دینی کفرو بی ایمانی شناخته می شود. نظریه های دینی در زمینه های گوناگون به شیوه ای بیان می شوند که معنای آن این است که «چنین است و جز این نیست.» قاطعیت، جزمیت، نرزش ناپذیری فکری و خشک اندیشی از جمله ویژگی های رفتاری روحانیان متعصب به شمار می روند. در دنیای رهبران دینی و بزرگان مذهبی نشانی از فروتنی فکری و تواضع در اندیشه نیست. نوشته ها و سخنان روحانیان بنیادگرا را گردوغباری از ابهام، رمزوراز، اسرار ناگشودنی و معماهای درک ناپذیر در خود پوشانیده است. نه به زبان ساده سخن می گویند و نه به زبان فهمیدنی و روشن می نویسند. هر روحانی

صرف نظر از این که پیرو کدام آیین و پذیرنده کدام مذهب است همه حقیقت های جهان هستی را فقط در انحصار دین یا مذهب ارثی و خانوادگی خود می داند و با ایمان کامل بر این باور است که پیروان تمامی دین ها و مذهب های دیگر جهان اشتباه می کنند و حق را از باطل نشناخته اند.

روحانیان بنیادگرا از آنجا که کتاب دینی خود را «کتاب آسمانی» و سرچشمه دانش و حکمت خود را «عالم غیب» می دانند و از آنجا که فقط به نیروی ایمان عقیده دارند میانه چندان با بهره برداری از نیروهایی چون عقل، شعور، فکر، استدلال و منطق را ندارند. از مؤمنان هوادار خود می خواهند آنان نیز چنین باشند. در همه دین ها و مذهب هایی که به «کتاب مقدس» خود استناد می کنند تمامی نظریه ها، احکام و دستورهای دینی اشتباه ناپذیر اعلام شده اند.

بزرگترین ویژگی دانشمند علوم طبیعی—انسانی فروتنی بسیار نمایان او در اظهار نظر علمی و توجه وی به امکان ناقص بودن یا اشتباه بودن کامل آن است. از آنجا که دانشمند نمی تواند برای اثبات نظر خود به پشتوانه «کتاب آسمانی» استناد کند و از آنجا که برای حقانیت نظریه یا درستی کشف خود نمی تواند به «عالم غیب» پناه ببرد تنها پشتیبان او روش علمی—تجربه و آزمایش—و ثابت شدن درستی نظرش با بهره برداری از همین شیوه است. در جهان علم برخلاف دنیای دین، «مرجعیت» وجود ندارد. نه تنها «مرجعیت آسمانی» یا استناد به پیام آوران پذیرفتنی نیست بلکه هیچ دانشمندی به عنوان مرجع برای دانشمند دیگر از نظر پذیرش نظریه یا کشف او پذیرفتنی نیست مگر این که درستی نظریه یا کشف از راه تجربه و آزمایش ثابت شود. دانشمند هیچ حقیقتی را «حقیقت مطلق»، «اشتباه ناپذیر» یا «ازلی—ابدی» نمی داند. از نظر دانشمندان علوم، امکان نقص، کمبود و اشتباه در نظریه های علمی وجود دارد.

معلومات روحانیان و آگاهی های دانشمندان

روحانیان دین ها و مذهب های تک خدایی به ویژه مسیحیان با استناد به کتاب مقدس خود که آن را آسمانی یا الهی می دانند زمین را کانون جهان هستی می شمارند و می گویند تمامی کهکشان ها و ستارگان بر گرد محل زندگی انسان می چرخند. براساس نوشته های «کتاب آسمانی» در دین های بزرگ، زمین مسطح و بدون حرکت است. کل جهان هستی، زمین و تمامی جانداران و از جمله انسان به صورت ناگهانی و از عدم در طول مدت شش روز و اندکی بیش از ۴۰۰۰ سال پیش خلق شده اند. آنچه پروردگار عالم آفریده کامل، خالی از نقص و از هر جهت تهی از عیب یا کمبود است. تمامی ستارگان آسمان که بر گرد زمین می گردند در مداری به شکل دایره می چرخند، زیرا دایره کامل ترین و زیباترین مدار است و آنچه از کارگاه پروردگار بزرگ عالم هستی بیرون می آید کامل ترین و زیباترین است. جهان هستی، زمین و تمامی جانداران به خاطر نوع انسان آفریده شده اند و فقط انسان است که نشانی از آفریدگار در جلوه «روح» بر او دمیده شده است. نوع انسان مخلوق ویژه و محبوب آفریننده عالم هستی است و تمامی جانداران هر کدام به صورت جداگانه و مستقل از یکدیگر آفریده شده اند.

دانشمندان رشته های گوناگون علوم طبیعی - به ویژه ستاره شناسان و زیست شناسان - می گویند نتایج همه پژوهش ها و کشف های علمی ثابت می کنند مطالبی که روحانیان به پروردگار خود نسبت می دهند یا در کتاب مقدس نوشته شده اند درست نیستند و اشتباه بودن چنین اظهار نظرهایی از سوی روحانیان که کارشناسان علمی نیستند ثابت شده است.

فقط در سه یا چهار قرن گذشته بود که دانشمندان موفق به کشف کروی بودن زمین شدند و به حرکت آن بر گرد خود و به دور خورشید پی بردند. ستاره شناسان دریافته اند که سیاره زمین نه تنها کانون جهان

هستی نیست بلکه در سنجش با کل عالم وجود به مانند ذره ای است در برابر عظمت و سربر آسمان کشیدگی رشته کوه های هیمالیا. برخلاف نوشته های کتاب هایی که روحانیان آنها را آسمانی اعلام کرده اند جهان هستی در طول مدت شش روز یا در ۴۰۰۰ سال گذشته پدید نیامده بلکه عالم وجود حدود ۱۵,۰۰۰ میلیون سال پیش شکل و حالت کنونی خود را پیدا کرده و پیش از آن تا زمان بی نهایت به شکل و حالتی دیگر وجود داشته و از عدم به وجود نیامده است. مدار حرکت ستارگان در آسمان و به ویژه مدار گردش سیاره های دستگاه خورشیدی و از جمله زمین بر گرد خورشید دایره نیست بلکه به شکل بیضی است و این موضوع نه بر کمال «پروردگار روحانیان» می افزاید و نه سبب کاهش عظمت «آفریننده هستی» می شود. مدار گردش برخی از ستارگان دنباله دار بر گرد خورشید بیضی بسیار کشیده است که کمترین شباهتی به دایره ندارد.

زیست شناسان پس از قرن ها بررسی و پژوهش دریافتند که نوع انسان مخلوق جداگانه یا «تافته جدا بافته» ای نیست. انسان از دگرگونی یا تکامل سایر جانوران در طول مدتی در حدود ۱۰۰۰ میلیون سال که آنان در تغییر بوده اند، پدید آمده است. همه گیاهان و جانوران زمین ناگهانی و هم زمان آفریده نشده اند بلکه نخستین جانداران ذره بینی حدود یک بیلیون سال پیش به وجود آمده اند و برای مدتی در حدود چهار بیلیون سال هیچ جاننداری بر روی کره زمین وجود نداشته است. کل جهان هستی و تمامی جانداران به خاطر سیاره زمین و نوع انسان آفریده نشده اند بلکه کره زمین بخش بسیار کوچکی از عالم هستی و نوع انسان جزئی از جهان جانداران است.

چگونگی پیدایش جهان از نظر دین و از دیدگاه علم

بر اساس نوشته های کتاب مقدس مسیحیان یا «انجیل» جهان هستی

به فرمان پروردگار عالم از عدم پدید آمده است. آفریننده عالم وجود برای آفرینش کل دنیای هستی به شش روز وقت نیاز داشته است. در نخستین روزها بخش بزرگی از عالم و جایگاه زندگی بشر یا زمین پدید آمده اند. در روز چهارم آفرینش نوبت به پیدایش ستارگان، خورشید و ماه رسیده است. در روز ششم آفرینش نوبت به خلق نوع انسان رسیده و آدم و حوا آفریده شده اند. زمین فقط پنج روز بدون حضور انسان وجود داشته است. در پایان روز ششم، کار آفرینش برای همیشه به پایان رسیده و در روز هفتم پروردگار توانای جهان هستی پس از کار پر زحمت خلقت، به استراحت و رفع خستگی پرداخته اند. کتاب آسمانی مسیحیان در مورد زمان آفرینش یا تاریخ آغاز خلقت جهان چیزی نمی گوید اما بیشتر بزرگان و روحانیان مسیحیت بر این باورند که آغاز آفرینش جهان هستی ۴۰۰۴ سال پیش از پیدایش پیام آور مسیحیت بوده است.

بر اساس فرضیه ها و نظریه های علمی، کهکشان ها و ستارگان حدود ۱۵,۰۰۰ میلیون سال پیش با آرایش و در مدارهای کنونی خود پدید آمده اند. جهان هستی از عدم پدید نیامده و پیش از آن به شکلی دیگر و در آرایشی دگرگونه وجود داشته است. خورشید که یکی از ستارگان کهکشان شیری است حدود ۵,۰۰۰ میلیون سال پیش شکل کنونی خود را یافته و در مدار امروزی به حرکت پرداخته است. سیاره ها و ماه های این سیارات که همگی به دور خورشید می گردند هم زمان با پیدایش خورشید پدید آمده اند و دستگاه خورشیدی را تشکیل داده اند. پیدایش دستگاه خورشیدی به شکل کنونی هم زمان با پدید آمدن کل عالم هستی با وضعیت امروزی نبوده بلکه منظومه شمسی و کره زمین که جزئی از آن است حدود ۱۰,۰۰۰ میلیون سال جوان تر از بسیاری از کهکشان ها و ستارگان هستند.

زمانی که سیاره زمین از مادر خود یا خورشید جدا شد و به گردش به گرد آن پرداخت به مانند خورشید بی نهایت داغ و سوزان بوده است.

هزاران میلیون سال گذشته اند تا کره زمین آمادگی تولید گیاهان و جانوران را پیدا کرده و شرایط پیدایش جانداران پدید آمده است. شاید بیش از ۴,۰۰۰ میلیون سال سیاره زمین برگرد خورشید می گردیده اما در تمامی این دوران بسیار دراز هیچ جاندارى در اقیانوس ها و خشکی ها وجود نداشته است. نخستین جانداران ذره بینی در روی سیاره زمین حدود ۱۰۰۰ میلیون سال پیش پدید آمدند و پس از گذشت صدها میلیون سال جانوران تکامل یافته تر و در پایان نوع انسان که تکامل یافته ترین جاندار روی زمین است حدود دو میلیون سال پیش پدید آمده است. ده ها میلیون سال هزاران نوع از گیاهان و جانوران بر روی سیاره زمین می زیسته اند اما هنوز از پیدایش نوع انسان خبری نبوده است. انسان تازه ترین، جوان ترین و تکامل یافته ترین جاندارى است که شرایط و یژه سیاره زمین و قوانین تکامل تولید کننده آن بوده اند.

ستاره شناسان و زیست شناسان می گویند برخلاف نوشته های کتاب مقدس مسیحیان، پیدایش تمامی اجزای جهان هستی و پیدایش همه انواع گیاهان و جانوران به صورت هم زمان صورت نگرفته بلکه فاصله های چند صد میلیون سالی بین آنها وجود داشته است. و نیز برخلاف ادعای بزرگان و رهبران دین و مذهب، جهان هستی، ستارگان، گیاهان و جانوران به شکل امروزی خود آفریده نشده اند بلکه در صدها میلیون سال گذشته تغییر کرده اند و از آنها ستارگان جدید یا جانداران تازه ای پدید آمده اند. افزون بر این، جریان خلقت یا به زبان علمی پدیده پیدایش و مرگ که در واژه «دگرگونی» خلاصه می شود به پایان نرسیده و اگر بخواهیم از دو واژه دینی کمک بگیریم «امر خلقت» هم چنان ادامه دارد. در عالم هستی ستارگان تازه ای «خلق» می شوند و در جهان جانداران پیوسته گیاهان و جانوران تازه ای در حال آفریده شدن بوده و هستند.

دانشمندان علوم طبیعی - مادی می گویند در جریان پیدایش کیهکشان ها، ستارگان و در کار حرکت آنها و نیز در پدیده پیدایش جانداران و دگرگونی آنها در طی صدها میلیون سال، وجود «دستی ازخارج» لازم نیست. تمامی پدیده های جهان هستی، چگونگی پیدایش، حرکت و ارتباط ستارگان و سیاره ها با یکدیگر و همه ویژگی های جانداران روی سیاره زمین از اصول، قوانین، نیروها، شرایط و عامل هایی پیروی می کنند که در درون جهان هستی و در درون جانداران یا در درون محیط زندگی آنهاست. در جهان علوم و در دنیای دانشمندان تا کنون عامل یا فرمانروایی بیرون از جهان هستی که روحانیان دین های گوناگون آن را آفریننده، پروردگار یا خالق می نامند شناخته نشده است. اگر ادعای برخی از روحانیان مبنی بر این که فرمانروای کل جهان هستی از بیرون یا از فراسوی عالم وجود بر آن فرمان می راند و خود جزئی از «عالم مکشوف» نیست درست باشد دانشمندان علوم طبیعی می گویند پژوهش درباره چنین فرمانروایی که بخشی از طبیعت نیست در حوزه شناخت علوم طبیعی نیست. اما آنچه روحانیان به آفریننده عالم هستی نسبت می دهند و ویژگی هایی که برایش در نظر می گیرند نه علمی است نه منطقی و نه پذیرفتنی. برخی از دانشمندان علوم نیز بر این باورند که مفهوم «فراسوی جهان» یا «فوق طبیعت» مفهومی پنداری، خیالی یا تصویری بیش نیست. کل جهان هستی همین جهانی است که آن را «طبیعت» می نامیم و اصطلاح «فوق طبیعت» نه علمی است و نه منطقی.

فرشته مسیحیت و هیولای علم

بی هیچ گفتگو، ارستو نامدارترین فیلسوف و دانشمند دوران باستان به شمار می رود. ارستو یونانی بود، در قرن چهارم پیش از میلاد می زیست، شاگرد افلاتون بود و معلم اسکندر مقدونی. میزان دانش و آگاهی او در

رشته های گوناگون علم و حکمت آن چنان گسترده و ژرف بود که وی را «معلم اول» لقب داده اند و دانته شاعر ایتالیایی او را استاد دانایان نامیده است. ارستو در رشته های گوناگون دانش و فرهنگ بیش از ۱,۰۰۰ کتاب و مقاله نوشت. وی بزرگترین زیست شناس، گیاه شناس، جانورشناس، روان شناس، فیزیکدان، طبیعیدان و پرآوازه ترین فیلسوف دوران خود و دوران های بعدی بود. برای مدتی بیش از ۲,۰۰۰ سال نوشته ها، افکار و اندیشه های این فیلسوف یونانی در جهان علم و فلسفه به عنوان مرجعی پر اعتبار شناخته می شد. در سراسر این مدت طولانی مراجعه به نوشته های ارستویکی از عواملی بود که سبب می شد پیشرفت علم بسیار کند باشد. برخی از او نیز با عنوان بنیاد گذار علوم و پدید آورنده علم اخلاق و منطق یاد کرده اند. در دوران زندگی ارستو و حتا ده ها قرن پس از مرگ وی هنوز «روش علمی» برای شناخت طبیعت و پدیده های آن کشف و تدوین نشده بود. از آنجا که این فیلسوف و دانشمند یونان باستان در بررسی هایش درباره طبیعت از روش علمی—تجربی بهره برداری چندانی نمی کرد اشتباه های بسیار بزرگی از او سرزدند و این اشتباه ها تا چندین قرن به عنوان علم و دانش تدریس می شدند. نظریه های ارستو در مورد خالق جهان با نظریه های دین های تک خدایی متفاوت است. خدای ارستو خدای شخصی—دینی نبود و توجهی به جهان و انسان نداشت. بلکه عاملی بود که در آغاز یا در ازل جهان هستی را به حرکت درآورده بود.

برای آشنایی با نمونه ای از اشتباه های ارستو باید گفت که وی در مورد سقوط اجسام چنین می اندیشید که اگر جسمی ده برابر سنگین تر از جسم دیگری باشد در زمان سقوط به سوی زمین ده بار تندتر از جسم سبک تر سرعت خواهد داشت. چندین قرن نظرهایی این چنین نادرست و نآزموده به عنوان حقیقت علمی پذیرفته شده بودند و چون اظهار نظر «معلم اول»، «دانای دانایان» و «استاد اسکندر کبیر» بودند کسی

جرأت مخالفت نداشت یا زحمت تجربه را به خود نمی داد تا به آسانی دریابد و ثابت کند که چیزهای سنگین و سبک با سرعت برابر سقوط می کنند.

بسیاری از نظرهای ارستو در علوم و به ویژه در ستاره شناسی و زیست شناسی اشتباه بودند. این اشتباه ها برای مدتی نزدیک به بیست قرن بر علم و دانش اروپا سایه بسیار سنگینی گسترانیدند و از سوی روحانیان دین های سامی مورد بهره برداری قرار گرفتند. از نمونه هایی از نظریه های ارستو که در کتاب های مقدس دین های سامی راه یافت و نویسندگان کتاب های آسمانی آنها را در کتاب های خود گنجانیدند می توان از نظریه های ساکن بودن و مسطح بودن زمین نام برد. بر اساس اندیشه های ارستو زمین کانون جهان هستی، انسان بزرگترین آفریده وجود و مقام وی پس از جایگاه خدایان است. ارستو بر برتری طبیعی—ذاتی مردان بر زنان باور داشت و زنان را در برابر مردان حقیر می دانست. این فیلسوف یونانی پدیده بردگی را موجه می دانست و به برتری های نژادی و قومی اعتقاد داشت. دانش و حکمت اروپای قرون وسطا و تمامی دوران هایی را که روحانیان مسیحی در دستگاه حکومت و سیاست زورمند بودند در آمیزش یا ترکیبی از «معلومات ارستو» و «الاهیات مسیحی» می توان خلاصه کرد. نظریه ها و اندیشه های این فیلسوف از نظر روحانیان مسیحی بسیار گرامی و معتبر بودند زیرا با «علوم الهی» یا «علوم غیبی» آنان از هر جهت هماهنگی داشتند. از قرن شانزدهم میلادی به بعد است که دانشمندان علوم طبیعی و به ویژه ستاره شناسان و زیست شناسان به دیوار عظیمی که ارستو و مسیحیت در راه پیشرفت علم بنا کرده بودند حمله ور می شوند و دیوار ۲۰۰۰ ساله ارستو—مسیحیت شکاف بر می دارد. در طول مدت قرن های بعدی است که در اثر پیشرفت های خیره کننده علوم فادی—انسانی نوشته های کتاب های آسمانی نخست به شدت مورد تردید قرار می گیرند و سپس آنچه در این

کتاب ها در مورد علم، فلسفه و تاریخ نوشته شده بی اعتبار و بدون ارزش علمی—منطقی اعلام می شوند. جهان نگری دینی رنگ می بازد و جهان بینی علمی درخشان می شود. «تاریخ اندیشه انسان» به دورانی درخشان گام می گذارد؛ دوران جهان بینی علمی، دوران بینش تجربی—استدلالی.

پانزده قرن سکوت و آغاز غرش علم

اگر پیدایش مسیح و گسترش مسیحیت را در اروپا آغازی نو در تاریخ سیر اندیشه بشر فرض کنیم برای دورانی بیش از پانزده قرن آنچه در مجموع به نام «علوم الاهی»، «الاهیات»، «حکمت آسمانی» یا «علوم غیبی» نامیده می شد، علم، دانش، خرد و معلومات نوع انسان در اروپا به شمار می رفت. روحانیان یهودی و مسیحی خود را «نگهبانان حکمت آسمانی» می دانستند و از علوم الاهی که از دیدگاه آنان از آسمان به زمین آمده بود و نوع انسان در آن دخالتی نداشت با لقب «شهبانوی علوم» یاد می شد. علم و حکمت در انحصار روحانیان بود و فقط آنان بودند که خود را «طبقة علما» می دانستند. هنوز هم در بسیاری از کشورهای عقب مانده جهان روحانیان خود را «علما» خطاب می کنند. معیار یا ملاک علم و دانش واقعی، خرد و حکمت نوشته های کتاب مقدس یهودیان و کتاب آسمانی مسیحیان بود و هر آنچه با این نوشته های آسمانی هماهنگی نداشت شایسته توجه و درخور اعتنا نبود. دستگاه دین که به نیرومندترین نهاد سیاسی، اجتماعی و به ویژه اقتصادی کشورهای اروپا تبدیل شده بود هر گونه نوآوری علمی، فلسفی و فکری را که با آموزش های کتاب مقدس سازگار نبود با خشونتی باور نکردنی می کوبید. در برابر علم و حکمت کتاب آسمانی که سرچشمه غیبی و الاهی داشت عقل و شعور نوع انسان، بهره برداری از تجربه و آزمایش و بکار انداختن منطق و استدلال از سوی انسان — این موجود زبون، گناه کار، پست و درمانده —

بسیار بی ارزش و بی معنی جلوه می کرد. حقایق کل جهان هستی، زمین یا جایگاه زندگی انسان، سرگذشت نوع انسان از آغاز تاریخ تا ابد در کتاب آسمانی بیان شده اند و نوع انسان شایستگی فضولی و چون و چرایی در کار پروردگار بزرگ را ندارد.

در چنین محیط و دورانی اگر انسانی سرچشمه علم و حکمت را عالم غیب نداند، به آنچه در کتاب های آسمانی نوشته شده است شک روا دارد و روحانیان را عالم و دانشمندان شناسد او را باید پرچمدار پیشرفت اندیشه بشر و از جمله انسان های نادر و بزرگ به شمار آورد. یکی از این پیشاهنگان بزرگ «کوپرنیک» ستاره شناس لهستانی بود. وی با این که باورهای دینی نیرومند داشت با بهره برداری از روش علمی به حرکت زمین در آسمان پی برد و نظریه ساکن بودن زمین را که از جمله اساسی ترین اعتقادهای جهان مسیحیت بود کنار گذاشت. با انتشار نظریه های علمی کوپرنیک در قرن شانزدهم میلادی، تعبیر و تفسیر آنها و برخورد بسیار شدیدی که با دین آسمانی دارند دوران تازه ای در جهان بینی انسان و رابطه علم و دین آغاز شد. در نتیجه انتشار نظریه های دانشمندی چون کپلر، دکارت، گالیله، نیوتن و فیلسوفی به مانند اسپینوزا تاریخ علم و اندیشه در قرن هفدهم میلادی به تاریخی انقلابی و دوران ساز تبدیل شد.

روحانیانی که دانشمندان را زنده سوزانیدند

در تمامی دوران هایی که روحانیان مسیحی در دستگاه حکومت نیرومند بودند یکی از بزرگترین کفرهایی که سر هر ستاره شناسی را بر باد می داد این بود که بگوید زمین در آسمان حرکت می کند. زیرا بر اساس نوشته های «کتاب مقدس» زمین ساکن بود، حق حرکت نداشت و از آنجا که کانون توجه و علاقه آفریدگار اعلام شده بود کل جهان هستی باید بر گرد آن بچرخد. اگر کسی بگوید زمین برگردد چیز دیگری

می گردد سقف آسمان «دین مقدس» شکاف برمی دارد و امکان آن هست که مردم در درستی همه نظریه های دینی شک کنند و روحانیان ثروت های شاهانه و قدرت های فرعونی خود را از دست بدهند.

در قرن شانزدهم میلادی ستاره شناس لهستانی به نام «کوپرنیک» که در ضمن کشیش کاتولیک و فردی مذهبی بود در پایان بررسی ها و پژوهش هایش به این نتیجه رسید که زمین و تعدادی از سیاره ها بر گرد خورشید می گردند. از این زمان به بعد رابطه علم و دین وارد دورانی تازه می شود. البته پیش از این کشف پیش از ۲,۵۰۰ سال پیش «فیساغورس» فیلسوف یونانی گفته بود زمین حرکت می کند و در قرن سوم پیش از میلاد نخستین ستاره شناسی که به حرکت زمین پی برده بود «آریستارکوس» یونانی بود. اما به این اظهار نظر ها توجه لازم نشده بود.

کوپرنیک برای انتشار کتاب خود و اعلام کشف های تازه - با توجه به پاداش هراسناکی که در انتظارش بود - نه عجله ای داشت و نه جسارت آن را. او شاید بهتر از هر کس دیگر به معنا و مفهوم و به ویژه به تفسیرهای کفرآلود نظریه هایش پی برده بود. کوپرنیک می دانست که اعلام حرکت زمین در آسمان چون مخالف نظر «الهام آسمانی» است برای جاری شدن خورشید کافی خواهد بود. اما کفرگویی در اینجا به پایان نمی رسد. وی در کتابی که نوشته و هنوز انتشارش نداده بود خورشید را بسیار بزرگتر از زمین اعلام کرده بود و برخی از سیاره ها نیز بزرگتر از زمین اعلام شده بودند. هر یک از این نظریه ها برای چند بار اعدام کافی بود. نخستین تفسیر این نظریه ها این نکته بزرگ و خطرناک است که «کتاب مقدس» اشتباه است و از آن خطرناک تر این که پروردگار روحانیان اشتباه فرموده و برخلاف پیام ایشان زمین کانون جهان هستی و بی حرکت نیست. کوپرنیک کتاب کفرآود خود را از ترس به پاپ تقدیم کرده بود، نظریه های خود را نه حقیقت بلکه فرض و تصور دانسته بود و با توجه به اهمیت دایره در دنیای روحانیان نوشته بود که زمین

و سیاره ها در مداری دایره شکل (شکل هندسی محبوب پروردگار) برگرد خورشید گردش می کنند. کتاب کوپرنیک در سال مرگ او انتشار یافت و روحانیان مسیحی از مجازاتش محروم شدند.

پس از چندی فیلسوف و دانشمند پی باک ایتالیایی به نام «جیوردانو برونو» به پخش نظریه های کوپرنیک پرداخت و با سرسختی بسیار اندیشه هایش را انتشار داد. روحانیان ضد علم او را به زندان انداختند، بیش از هفت سال شجاعانه ایستادگی کرد. چون هرگز حاضر نشد از نظریه های علمی دست بردارد پس از محاکمه ای طولانی او را در نخستین سال قرن هفدهم زنده در آتش افکندند و همراه با کتاب هایش سوزانیدند. در تمامی لحظاتی که برونو در آتش روحانیان می سوخت و خاکسترش بر آسمان بر می خاست سیاره زمین هم چنان برگرد خورشید می گردید و بردرستی نظر انسانی که در آتش می سوخت گواهی می داد.

مشت محکم روحانیان بر دهان دانشمند

در قرن هفدهم میلادی روحانیان مسیحی در اروپا بسیار نیرومند بودند. طبقه روحانی نه تنها یکی از ثروتمندترین طبقات جامعه شمرده می شد بلکه دستگاه حکومت و سیاست را نیز اداره می کرد. از تمامی این ها گذشته طبقه روحانی «نگهبانان حقایق آسمانی» یا «پاسداران حکمت الاهی» لقب داشت. علم، دانش، حکمت، خرد و دانایی در انحصار آنان بود و هر آنچه با «علوم الاهی» هماهنگ نبود به عنوان گفته ای بی ارزش، یاوه، احمقانه، چرند و در پایان کفرآلود شمرده می شد. در نخستین سال آغاز همین قرن روحانیان مسیحی دانشمند ایتالیایی به نام «برونو» را به جرم هواداری از نظریه حرکت زمین در آسمان که مخالف نوشته کتاب مقدس بود زنده در آتش سوزانیده بودند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که ستاره شناس و فیزیکدان بزرگ ایتالیایی گالیله موفق به کشف های هیجان انگیزی شد که توفان و انقلابی کوبنده در دنیای رابطه علم و دین پدید آورد. از این دوران به بعد است که سپاه علم و دین در برابر یکدیگر صف آرایی می کنند، دانشمندان روحانیان را به جنگ تن به تن فرا می خوانند و نبرد پایان ناپذیر علوم طبیعی با «علوم الهی» آغاز می شود.

گالیله با بهره برداری از روش علمی، به کار بردن دوربین آسمانی، مشاهده، تجربه و محاسبه های ریاضی به اشتباه بودن بسیاری از نوشته های کتاب آسمانی مسیحیان و نظریه های ارستو که مورد پذیرش روحانیان بود پی می برد. وی درستی نظریه های کوپرنیک در مورد حرکت زمین به دور خورشید را اعلام می کند و زمین را مسطح و ساکن نمی داند. ماه هایی را که بر گرد سیاره مشتری می چرخند کشف می کند و این سیاره را یک دستگاه خورشیدی کوچک می نامد. لکه هایی را بر روی خورشید می بیند و می گوید برخلاف نظر ارستو خورشید ستاره ای صاف و کامل نیست. گالیله پستی و بلندی های کره ماه را می بیند و این جرم آسمانی و ساخته کارگاه آفرینش روحانیان نیز «کمال غیبی» خود را از دست می دهد. بنای ساختمان محکم اندیشه های ارستو — این فیلسوف معتبر، متحد و محبوب مسیحیان — نیز شکاف بر می دارد و اشتباه بودن پاره ای از نظریه های او آشکار می شود. گالیله از راه تجربه و عمل یا روشی که روحانیان بی نهایت از آن تنفر دارند ثابت می کند همه اجسامی که در حال سقوط به طرف زمین هستند — برخلاف نظر ارستو — با سرعتی برابر حرکت می کنند و با هم به زمین می رسند.

زمانی که نتایج کشف های گالیله انتشار می یابند روحانیان مسیحی پیام یا تفسیر این کشف ها را با نابودی باورهای دینی و بی اعتبار شدن کتاب آسمانی خود برابر می بینند و دچار سرسام می شوند. اگر مردم اروپا نظریه های علمی تازه را بپذیرند بنیاد ایمان دینی آنان سست

خواهد شد، پایه های تخت امپراتوری روحانی پاپ به لرزه خواهند افتاد و رهبران روحانی ثروت های عظیم و قدرت های فراوان خود را از دست خواهند داد. دعوی واقعی بر سر چرخیدن یا نچرخیدن زمین نیست بلکه جنگ واقعی در موضوع در خطر بودن قدرت و ثروت روحانیت خلاصه می شود.

شانزده سال پس از محکومیت «برونو» و در آتش انداختن او، رهبران دین مسیح گالیله را به دادگاه می کشانند. نظریه های او را چرند، مزخرف، یاوه، مسخره و در پایان کفر به درگاه آفریدگار اعلام می کنند و با خشونت بسیار گالیله را وادار به توبه و پوزش خواهی می کنند. در دادگاه «تفتیش عقاید» که روحانیان به راه انداخته اند، گالیله به اشتباه خود و حقانیت کتاب آسمانی اعتراف می کند و می گوید زمین ساکن است و خورشید به دستور پروردگار به گرد آن می چرخد. بر اساس رأی دادگاه روحانیان مسیحی — این آگاهان علوم الهی — بار دیگر تمامی ستارگان آسمان بر گرد زمین حرکت خود را آغاز می کنند، زمین ساکن و مسطح می شود؛ خورشید و ماه صاف، هموار و کامل می شوند؛ اجسام سنگین تندتر از اجسام سبک سقوط می کنند و کتاب مقدس هم چنان کتاب آسمانی و فرمایش آفریننده بزرگ شناخته می شود. گالیله سرسختی برونو را در برابر روحانیان نمی پسندد و با بهره برداری از «توبه» از سوختن در آتش روحانیت خود را نجات می دهد. اما به درستی نظریه های خود و کوپرنیک «ایمان علمی» دارد. این نابغه جهان آزمایش و تجربه به پژوهش های خود و انتشار نظریه های علمی ادامه می دهد تا این که بار دیگر «نگهبانان حقایق آسمانی» او را به دادگاه می کشانند. این بار مجبورش می کنند تا زانو بر زمین بزند؛ متن کامل توبه را به صدای بلند بخواند؛ درخواست بخشایش کند و تمامی نظریه های خود را چرند، مسخره و کفرآلود اعلام کند. او نیز چنین می کند و مجازات نمی شود. برای مدتی پیش از دو قرن تدریس نظریه های کوپرنیک و گالیله از سوی روحانیان مسیحی ممنوع اعلام می شود.

خدای نیوتن: ساعت و ساعت ساز

نیوتن یا یکی از بزرگترین نابغه های جهان علم در همان سالی به دنیا آمد که گالیله از دنیا رفت. بنا بر گفته نیوتن اگر او توانست آسمان و ستارگان را بهتر ببیند به این دلیل بود که برشانه های غول هایی چون گالیله سوار شده بود. نیوتن یکی از بزرگترین ریاضیدانان دوران خود بود و آوازه دانش و آگاهی هایش مانند نداشت. این دانشمند باورهای مذهبی داشت و برخی از نوشته های کتاب آسمانی مسیحیان را درست می دانست. وی بر این باور بود که جهان هستی به شیوه ای ناگهانی آفریده شده؛ خورشید، ستارگان و سیاره ها با دست خدا در آسمان پرتاب شده اند؛ همین دست از برخورد ستارگان جلوگیری می کند و با دخالت گاه گاهی در بی نظمی آنان، ستارگان را دوباره بر روی مدارشان رهبری می کند. از دیدگاه نیوتن خدا معمار جهان هستی و به مانند ساعت سازی است که «دستگاه ساعت» عالم وجود را پدید آورده است. کل جهان هستی همان ساعت و خدا ساعت ساز بزرگ این جهان است. چنین باورهایی سبب شده بودند تا رهبران روحانی نظریه های نیوتن را خطرناک بدانند و برایش مزاحمت هایی پدید نیاورند.

نیوتن که نتایج پژوهش ها و نظریه های بزرگانی چون کپرنیک و دکارت، کپلر، تییخوبراهه و گالیله را در اختیار داشت، این نظریه ها را هماهنگ ساخت و دستگاه نوین علمی از مجموعه آنها فراهم آورد. درخشان ترین خدمت نیوتن به دنیای علم کشف قوانین نیروی جاذبه و چگونگی قوانین حرکت سیاره ها و اجسام بود. حرکت های زمین و ماه و نیز چگونگی اصول حرکت اجرام آسمانی از سوی او بیان شدند.

با انتشار نظریه های نیوتن در جهان ستاره شناسی و فیزیک دوران تازه ای آغاز شد. تفسیر دقیق و شناسایی ژرف نظرها و کشف های نیوتن برخورد نظریه های علمی را با باورهای دینی آشکار ساخت و اشتباه بودن

بسیاری از نوشته های کتاب آسمانی مسیحیان بار دیگر مطرح شد. پیش از نیوتن، ستاره شناس لهستانی به نام «کپلر» گفته بود مدار گردش سیاره ها به دور خورشید دایره نیست بلکه شکل بیضی دارد. در حالی که کتاب مقدس شکل حرکت ستارگان و خورشید را دایره یا شکل هندسی کامل اعلام کرده بود. افزون بر این، همان دانشمند گفته بود که سیاره ها به هنگام گردش به دور خورشید سرعت حرکتشان تند و کند می شود و این نیز به نوبه خود امکان داشت نقصی در کار خدا و کامل نبودن آفریده های او شمرده شود.

پیش از کشف نیوتن دستگاه مسیحیت به استناد کتاب مقدس اعلام کرده بود که ستارگان و خورشید به فرمان خدا بر گرد زمین می چرخند و دستی از خارج یا «دست خدا» آنها را اداره و منظم می کند. اما قوانینی که نیوتن کشف کرده بود نیروی خارجی از دستگاه خورشیدی را برای حرکت های آنها لازم نمی دانست و وجود «دستی از خارج» عاملی اضافی و بی مصرف شمرده شده بود. زیرا نیروی جاذبه در «درون» سیاره ها و «بین» آنهاست و نیروی دیگری بیرون از آنها در جریان حرکت خورشید، گردش سیاره ها به دور آن و چرخیدن ماه ها به دور سیاره ها لازم نیست. به این ترتیب گالیله، کپلر، نیوتن و دانشمندان دیگر پایه های بزرگترین باورهای مسیحیت را سست کردند.

خدای فیلسوف: کل جهان هستی

بیش از ۲,۰۰۰ سال از مرگ ارستو گذشت تا فیلسوفی در جهان پیدا شود و دوران تازه ای را در فلسفه آغاز کند. اسپینوزا اندیشمندی هلندی بود که با نظریه ها و کشف های علمی قرن هفدهم آشنایی کامل داشت و با نیوتن هم دوران بود. این متفکر منطق گرا به روش علمی به بررسی و پژوهش در نوشته های کتاب مقدس یهودیان (تورات) و کتاب آسمانی مسیحیان (انجیل) پرداخت و در پایان به این نتیجه رسید که این کتاب ها

که به آفریننده جهان هستی نسبت داده می شوند سرشار از اشتباه، تناقض گویی، داستان های باورنکردنی و رویدادهای غیرعقلی و خلاف منطق هستند. اسپینوزا از زنده در آتش سوختن برونو، دو بار محاکمه خفت بار گالیه، میزان قدرت و شدت خشم روحانیان یهودی و مسیحی آگاهی داشت. به همین دلیل اندیشه های خود را با نام ساختگی انتشار داد و آنها را برای بی خبر ماندن توده های مردم به زبان لاتین نوشت.

این فیلسوف یهودی تبار معنای سنتی—مذهبی خدا را کنار گذاشت و «تمامیت طبیعت» یا «کل جهان هستی» را خدا نامید. در آنچه این اندیشمند خدا می نامید نام یا نشانی از صفات و توانایی ها خدای یهودیت—مسیحیت دیده نمی شود. اسپینوزا به بقای روح یا جاودانگی آن در معنایی که مذهبیان اعتقاد داشتند بی عقیده بود بلکه به نوعی جاودانگی انسانی از نظر صعود انسان به بلندی های علم و اندیشه و تکامل نوع انسان باور داشت. در فلسفه اسپینوزا در کل جهان هستی هدف، نقشه یا مقصودی وجود ندارد. اراده خداوندی و قصد و هدف آفریننده بزرگ از آفرینش جهان هستی و نوع انسان در فلسفه او جایی ندارند. در عالم وجود باید به «رابطه علت ها و معلول ها» پی برد و بر بنیاد آن جهان نگری فلسفی—علمی را پدید آورد. در این فلسفه خوب و بد، خیر و شر و زیبایی و زشتی مفهوم ها و واژه های انسانی هستند و در کل عالم هستی معنای خود را از دست می دهند. گرچه اسپینوزا به نوعی «وحدت وجود» باور داشت اما نظر او از رنگ مذهبی و ویژگی های دینی تهی بود. با این که متفکر هلندی در نوشتن کتاب ها و مقاله هایش واژه های دینی به کار می برد، با این که به نوعی خدا و نوعی جاودانگی انسان اعتقاد داشت و به هیچ روی در اندیشه درگیری با رهبران دین نبود اما جامعه یهودیان هلند او را کافر دانستند و فردی طرد شده اعلام شد. مسیحیان نیز او را به خدا نشناسی متهم کردند و از سوی جامعه مسیحیت از دین اخراج شد و در

سراسر عمر زیر نظر بود. شاهکار فلسفی اسپینوزا در کتابی، به نام «اخلاق» گردآوری شده بود و نویسنده مرتب از وحشت رهبران یهودی و مسیحی انتشار آن را به عقب می انداخت. ترس از مجازات شدید سبب شد تا فیلسوف هرگز انتشار کتاب خود را نپسندد. او نیز به مانند کوپرنیک فقط پس از مرگش کتابش چاپ و منتشر شد. اسپینوزا یکی از نخستین فیلسوفان نامداری است که نظریه ها و کشف های علمی را پذیرفت و مطالب کتاب های دین یهود و دین مسیح را نه آسمانی می دانست و نه مقدس.

تابش پرتوهای علم از پس ابرهای دین

دین های یهودیت و مسیحیت ده ها قرن آسمان دانش و معرفت انسان را در اروپا با ابر سیاهی از «علوم غیبی» و «معرفت آسمانی» پوشانیدند. اما از قرن شانزدهم میلادی به بعد است که در نتیجه پیدایش دانشمندی بزرگ در رشته های ریاضی، فیزیک و به ویژه در علم ستاره شناسی، خورشید علم ابر سیاه «علوم الاهی» را می شکافد و پرتوهای آن جهان حقیقت را آشکار می کنند. در قرن هفدهم میلادی روش علمی گسترشی خیره کننده می یابد و بر پایه های محاسبات ریاضی، تجربه، آزمایش، تفکر، منطق، گردآوری اطلاعات، تجزیه و تحلیل معلومات به دست آمده و در پایان نتیجه گیری استوار می شود. قرن های هفدهم و هجدهم با بهره برداری از روش علمی و توجه بسیار به تجربه، آزمایش، منطق و تفکر به «دوران بیداری» یا «عصر روشنگری» تبدیل می شوند. علم و دانش تجربی با گام های غول آسایی کشتی اندیشه نوع انسان را در دریای معرفت و شناخت جهان به پیش می رانند. اندیشه های تازه و نوآوری های بزرگ در دنیای علم، فلسفه، فرهنگ و صنعت قاره اروپا را به انقلابی ترین، پیشرفته ترین و آگاه ترین سرزمین جهان تبدیل می کنند. با انتشار نظریه های تازه در علوم طبیعی — مادی و با پیدایش اندیشمندان و فیلسوفان بزرگی که پایه اندیشه و فلسفه خود را بر بنیاد جهان

بینی علمی و به ویژه براصالت و نیرومندی انسان استوار کرده اند سقف بنای عظیم دین ها و مذهب های خاورمیانه ای شکافی ژرف بر می دارد. غبار غلیظی که ده ها قرن نظریه ها و احکام دینی بر آینه مغزو فکر بشر پدید آورده بودند اندک اندک غبار رویی می شوند و اندیشمندان اروپایی سبب می گردند تا تاریخ سیر اندیشه انسان به دورانی تازه گام بگذارد.

قرن های هفدهم و هجدهم میلادی در اروپا دوران انقلاب فکری، گسترش علوم تجربی، اختراع ها و کشف های صنعتی هستند. در این دوران پایه های فرمان رویی «علوم الاهی» یا شهبانوی علوم به سختی به لرزه می افتند و کتاب های آسمانی از دیدگاه متفکران، اندیشمندان و فیلسوفان علم گرا اعتبار خود را از دست می دهند و آسمانی بودن آنها به شدت مورد تردید واقع می شود. در جهان روشنفکری و در دنیای روشنگری، جهان بینی علمی-تجربی بر تخت می نشیند و جهان بینی الاهی-دینی از جایگاه فرمانرایی به زیر کشیده می شود. بینش علمی-تجربی به عنوان معیار شناسایی جهان هستی، طبیعت و انسان اعتباری بزرگ می یابد و بینش الاهی-دینی به میزان بسیار زیاد ارزش و اعتبار خود را از دست می دهد. بینش علمی که بر بنیادهای روش علمی و آمیختن نظر با تجربه و آزمودن نظر در «بوته آزمایش، عمل و تجربه» نهاده شده هیچ نظریه یا اندیشه ای را که از این بوته آزمایش سر بلند بیرون نیاید - حتا اگر آن را گفته آفریننده بزرگ بدانند - نمی پذیرد. جهان بینی اندیشمندان و فیلسوفان «دوران بیداری» یا «عصر خرد و منطق» با تکیه بر ارمغان های علوم طبیعی برخلاف جهان نگری روحانیان دین های سامی انسان را جاننداری با هوش و شایسته کشف و درک جهان هستی می دانند و نظریه های دینی را که در آنها انسان جاننداری زبون، ناتوان و گناه کار اعلام شده بی اساس اعلام می کنند.

اندیشمندی که روحانیان را به آتش کشید

قرن هجدهم میلادی در اروپا قرن انقلاب بزرگ فرانسه و قرن روشنگری، بیداری و آغاز فروریختن دستگاه ها و اندیشه های کهن است. در طول مدت این قرن درگیری ها و برخوردهای سختی بین دانشمندان و فیلسوفان از یک سو و روحانیان یهودی و مسیحی از سوی دیگر پیش می آیند. ضربه های کوبنده ای بر پیکر اندیشه ها و نظریه های «آن جهانی» فرو می آیند و رهبران روحانی قدرت بی چون و چرا و اعتبار عظیم پیشین خود را به میزان زیاد از دست می دهند. نامدارترین و آتشین ترین مخالف سرسخت دستگاه روحانیان فیلسوف و اندیشمند فرانسوی است که نام خود ساخته «ولتر» را برگزیده است. از این متفکر و مبارز با عنوان یکی از پرنویس ترین و خستگی ناپذیرترین نویسندگان جهان یاد می شود. به ولتر لقب هایی چون «گوهر درخشان فرانسه»، «سخنگوی قرن هجدهم» و «امپراتور ادبیات» داده شده و برخی نیز قرن هجدهم را «قرن ولتر» می نامند. گرچه ولتر به خدا اعتقاد داشت و می گفت اگر خدا وجود نداشته باشد باید او را «اختراع» کرد اما وی را سرسخت ترین، بی باک ترین و آتشین خوترین دشمن روحانیان نامیده اند. ولتر با خشمی پایان ناپذیر نظریه های مربوط به آسمانی بودن کتاب های مقدس، رسالت ادعایی پیام آوران دین های تک خدایی، اعتقاد به وجود جهان دیگر و بازگشت روح مردگان را به بدن آنان می کوبد و با فریادهای گوش خراش به چنین باورهایی می خندد. وی نوشته های کتاب مقدس را کوهی از خرافات می نامد و بسیاری از داستان هایی را که در آن بیان شده اند، خلاف عقل و منطق و ضد اخلاق و انسان می شناسد. سراسر دین و مذهب را هذیان، پنداره، ساختگی و نادرست اعلام می کند و بزرگترین رسالت زندگی خود را نابودی یا ریشه کنی مسیحیت می داند. روحانیان را دین فروش، انگل جامعه و بزرگترین

دروغگویان تاریخ می شناسد. ولتر می گوید آنچه روحانیان «شارلاتان» به خدای بزرگ نسبت می دهند ساختگی، جعلی و دروغ محض است. خدا را علاقه مند به رویدادهای جهان و به ویژه به زندگی و سرنوشت نوع انسان نمی داند و آنچه را که الهام آسمانی یا وحی شناخته شده منکر می شود. به باورهایی چون معجزه دینی و لطف آسمانی پوزخند می زند. وی روحانیان را جویندگان قدرت و ثروت معرفی می کند و علم و دانش آنان را مشتی خرافات، هذیان، پندار بی اساس و در پایان بی ارزش می شناساند. وی بارها و بارها این نکته را تکرار می کند که «قا زمانی که شیادان و ابلهان هستند دین ها هم خواهند بود.» و بر این نکته علمی پا می فشارد که: «دیرباوری اساس خردمندی است.» در نامه ای به فردریک کبیر امپراتور پروس می نویسد: «... دین مابی چون و چرا چرندترین، مسخره ترین و خونین ترین همه دین هایی است که سبب آلودگی دنیا شده است.»

گرچه ولتر خود را خدا شناس می نامید اما هیچ دین یا مذهبی را خدایی نمی دانست و آثار یا نشانه هایی از خدا در روحانیان سودپرست، دیوانه قدرت و متحدان شاهان ستمکار و دشمن مردم نمی دید. انتشار اندیشه های ولتر و فیلسوفان و اندیشمندان هم دوران او، پیشرفت علم و کشف های تازه در علوم طبیعی ضربه های کشنده ای بر پیکر روحانیان در اروپا وارد آورد. در نتیجه، کمر روحانیان در اروپا شکست و دنیای دین و مذهب در این قاره بیدار شده دیگر هرگز نتوانست کمر راست کند. از این دوران به بعد است که دیگر هرگز نگهبانان علوم الاهی نمی توانند دانشمندان را زنده بسوزانند یا مجبور به توبه خفت آور کنند.

حق با کیست؟ پاپ یا داروین

برخی از نویسندگان تاریخ تمدن می گویند پس از انتشار کتاب «اصل انواع» به قلم داروین طبیعیدان انگلیسی در نیمه دوم قرن نوزدهم،

سیر اندیشه انسان به دورانی تازه گام نهاد. نوشته های این کتاب سبب شدند تا جهان بینی علمی-فلسفی تازه ای پدید آید و جهان بینی دینی با بزرگترین بحران و آشفتگی تاریخ خود رو برو شود. نظریه های علمی که درباره چگونگی پیدایش نوع انسان و داستان تغییر پذیری یا تکامل او از سایر جانوران به میان آمده بودند زمین لرزه بزرگی در دستگاه دین مسیحیت پدید آوردند و بخش بزرگی از اعتقادهای محکم مسیحیان را بی اعتبار اعلام کردند.

داورین طبیعی دانی بود که پس از سالیان دراز پژوهش بر روی گیاهان و جانوران گوناگون و بررسی محیط زندگی آنها در سرزمین های گوناگون جهان موفق به کشف یکی از بزرگترین قوانین یا اصول طبیعت شد و به پدیده تغییر شکل یا دگرگونی جانداران کره زمین در طول مدت صدها میلیون سالی که بر روی این سیاره زیسته اند پی برد. از داروین با عنوان بنیادگذار «نظریه تکامل» یاد می شود. بر اساس این نظریه، جانداران زنده کنونی به شکل امروزی خود پدید نیامده اند و پیدایش تمامی گیاهان و جانوران و از جمله انسان هم زمان و با هم نبوده است. در صدها میلیون سال گذشته در دریاها، اقیانوس ها و خشکی های کره زمین جانداران ساده ترمی زیسته اند و گیاهان و جانوران پیچیده تر و پیشرفته تری که اکنون وجود دارند از تکامل آن جانداران پدید آمده اند. بنا بر فرضیه های داروین، جانداران برای ادامه زندگی و بقای نسل خود ناچارند با شرایط محیط خود سازش کنند و این سازش پذیری با تغییرها و دگرگونی هایی در اندام های بدن آنان همراه است که در پایان سبب تغییر شکل یا تکامل نسل آنها می شود. نوع انسان با سایر جانوران هم ریشه و هم اصل است و جز تکامل بدن و به ویژه پیچیده تر شدن و تکامل بیشتر مغز تفاوت دیگری با سایر جانوران - به ویژه امتیازنمایی بر میمون های تکامل یافته - ندارد.

از دیدگاه روحانیان مسیحی نظرهای داروین درباره انسان با آنچه در

کتاب آسمانی آنان نوشته شده بودند نه تنها برخوردار شدید دارند بلکه سبب می شدند که نوشته های کتاب مقدس درباره آفرینش جانداران و خلقت انسان به طور کامل بی اعتبار و بی ارزش شناخته شوند.

پیکر مسیحیت که از نظریه های ستاره شناسان درباره کره زمین، گردش آن به دور خورشید و کوچکی آن در جهان هستی — که همه برخلاف نوشته های انجیل بودند — خونین بود بار دیگر در زیر ضربه های تازیانه علم قرار گرفته بود و بار دیگر بنای دستگاه دین روبه ویرانی گذاشت. براساس آموزش های کتاب آسمانی نوع انسان «آفرینش ویژه» ای دارد و در او «روح الهی» دمیده شده است. انسان با سایر جانوران سنجش ناپذیر است زیرا سایر جانوران نه روح دارند و نه جاودانی هستند. براساس آموزش های کتاب مقدس، آدم و حوا از سوی پروردگار خلق شده اند و نوع انسان از آغاز آفرینش تا کنون به شکل امروزی خود پدید آمده است. تمامی جانداران زمین همه با هم و به شکل کنونی خود به دنیا آمده اند.

نظرهای داروین سبب شدند تا خشم و غضبی دیوانه وارد رهبران و بزرگان مسیحیت پدید آید و با خشونت و بی پروایی بی مانندی که نشانی از «روحانیت» در آن نبود به شخص داروین و به نظریه هایش حمله کنند و ناشایست ترین نارواها را درباره او روا بدانند. با این که داروین هرگز نگفته بود که نوع انسان از نوع میمون پدید آمده است شخص داروین را میمون نامیدند. روحانیان از این که ستاره شناسان در دو قرن پیش زمین را از مرکزیت جهان هستی خلع کرده بودند و تا حد ذره ای ناپیچ در عالم وجود پایین آورده بودند هنوز به شدت خشمگین بودند و اکنون نوبت به یک طبیعیدان رسیده بود تا نوع انسان را از مقام «آفریده ویژه پروردگار» به زیر بکشد و او را چون سایر جانوران یکی از حیوانات طبیعت بشناساند. انسان «فرشته تبار» روحانیان به انسان «حیوان تبار» علم تبدیل شده بود و چنین کابوسی تحمل ناپذیر می نمود. اما

خوشبختی داروین در این بود که در نتیجه نیرومند شدن دانشمندان و اندیشمندان در اروپا، روحانیان مسیحی دیگر نه قدرت آن را داشتند که او را چون «پرونو» زنده بسوزانند و نه می توانستند او را به مانند «گالیه» دوبار به دادگاه دین بکشانند تا پس از توهین بسیار نظریه های خود را کفرآلود بدانند و در پیشگاه روحانیان توبه کند. بنیادگذاری نظریه تکامل جانداران به ویژه اصل تکامل تدریجی انسان سبب شد تا آنچه در کتاب آسمانی دین های سامی در مورد خلقت جانداران و به ویژه آفرینش انسان به آفریننده جهان نسبت داده شده بود در دنیای علم غیرآسمانی اعلام شود و داستان آفرینش آدم و حوا به مانند قصه ای مذهبی جلوه کند.

روحانیان مخالفان پیشرفت علم

بررسی در تاریخ تمدن و پژوهش درباره تاریخ علم نشان می دهد در تمامی دوران ها بزرگان و کارگزدانان دین های تک خدایی سد راه پیشرفت علم در جامعه خود بوده اند. برای نمونه می توان از مخالفت شدید روحانیان با کالبد شکافی یا تشریح بدن مردگان یاد کرد. دانشمندان کالبد شناسی چون «وسالیوس» و «هاروی» کاشف گردش خون در انسان مورد قهر و غضب شدید مقام های دینی بودند و نمی توانستند به کار خود ادامه بدهند. روحانیان بنیاد مخالفت خود را بر این استدلال گذاشته بودند که پی بردن به ساختمان بدن انسان فضولی در کار خدا است؛ انسان حق ندارد پرده از اسرار الهی و رموز خلقت بردارد؛ و با شکافتن قطعه قطعه کردن جسد مرده نباید در راه خلقت دوباره او کمترین اخلالی را ایجاد کرد. بر پایه همین استدلال با سوزانیدن جسد نیز مخالف بودند. روحانیان در دوران های گذشته و در قرن های که بزرگترین قدرت جامعه خود بودند بسیاری از بیماری های واگیر و کشنده را «خشم خداوندی» اعلام می کردند، برای درمان آنها روی آوردن به مقام های مذهبی، دعا، زیارت و طلسم بندی را سفارش می کردند.

بیماران روانی یا دیوانگان را به شدت تازیانه می زدند تا جن ها از بدن آنان خارج شوند. بدن بیمار روانی را به چیزهای بدبومی آلودند و می گفتند چون شیطان موجودی مغرور است تاب تحمل بوی بد را ندارد و با فرار او بیمار درمان می شود. به منظور شفای برخی از بیماران روانی یا کسانی که بیماری غش داشتند آنان را اخته می کردند یا هرگز نمی گذاشتند بخوابند. زمانی که برای پیش گیری از برخی از بیماری های خطرناک چون وبا و حصه روش مایه کوبی کشف شد سرسخت ترین مخالفان این روش روحانیان بودند و سبب شدند تا صد ها هزار تن به دلیل مخالفت آنان با این پیشرفت پزشکی جانشان را از دست بدهند.

نمونه دیگر از مخالفت پایان ناپذیر روحانیان با دانشمندان و جلوگیری از پیشرفت علم، شیوه برخورد آنان با علم ستاره شناسی است. از آنجا که اظهار نظرهای روحانیان درباره خورشید، ستارگان و زمین فقط برگمان، تصور و پندار استوار بودند از پژوهش در این زمینه به شدت هراسناک بودند. این بیم و هراس بی پایه نبود زیرا کشف های ستاره شناسان یکی پس از دیگری اشتباه بودن نظرهای روحانیان را فاش می ساختند. پس از آن که دانشمندی چون کوپرنیک، کپلر، گالیله، نیوتن و لاپلاس نظریه های خود را درباره ستارگان، خورشید، سیاره ها و حرکت زمین در آسمان اعلام داشتند روحانیان کشف های آنان را «شیطانی» و دانشمندان را کافر و منکر وجود خدا اعلام کردند. مقام های مذهبی گفتند شیطان در کارهای این دانشمندان دخالت کرده و دور بین نجومی آنان را دستکاری کرده است. از انتشار کتاب های آنان جلوگیری کردند (کپرنیک و اسپینوزا هرگز کتاب خود را ندیدند)؛ دانشمندی چون گالیله و بوفون رابه دادگاه کشانیدند و پا خفت بسیار مجبور به توبه و پوزش خواهی کردند؛ ولتر بی باک و آتشین خوراکا آخرین سال های زندگی به میهنش راه ندادند؛ برای داروین دردسرهای بزرگ پدید آوردند، به زننده ترین شیوه هایی دستش انداختند و اورامیمون نامیدند. قرن ها از

تدریس نظریه های تازه در علوم که با نظریه های کتاب مقدس هماهنگ نبودند جلوگیری کردند و تا آنجا که در توان داشتند و شرایط زمانی — مکانی اجازه می داد سد راه گسترش علم و دانش شدند. حتا در آخرین دهه قرن بیستم در پیشرفته ترین کشور صنعتی جهان یا امریکا در ایالت هایی که روحانیان نیرومندند در تدریس کشف های علمی داروین یا نظریه تکامل که در جهان علم پذیرفته شده اند دشواری هایی پدید می آورند. بسیاری از روحانیان امریکا به دولت فشار می آورند تا «قصه آدم و حوا» به عنوان نظریه ای علمی در دبستان ها و دبیرستان ها تدریس شود اما جامعه علمی امریکا نیرومندتر از آن است که افسانه ای چند هزار ساله و بی اساس را به عنوان علم و دانش بپذیرد. افزون بر این، اصل «جدایی حکومت و دین» که در قانون اساسی امریکا گنجانیده شده اجازه نمی دهد نظریه ها و افسانه های دینی و مذهبی سبب آلودگی علم و دانش شوند. با تمامی اینها حدود ۶۵ سال پیش یکی از دبیران ایالت «تنسی» به جرم تدریس نظریه های داروین به دادگاه کشانیده و محکوم شد. این جریان به «محکمه میمونی» شهرت یافت و اسباب خنده مردم آگاه شد.

«روح» در دین و «روان» در علم

یکی از بزرگترین و یژگی های تمامی دین های گوناگون اعتقاد به «نیروی مرموز» و «عاملی اسرارآمیز» در طبیعت و انسان است که در واژه «روح» خلاصه می شود. دین های چندخدایی، بی خدایی و تک خدایی همگی به وجود «روح» در انسان باور دارند. در دین ها و مذهب هایی که جهان بینی آنان بر بنیاد وجود روح استوار است اعتقاد به جاودانگی روح، بازگشت روح به بدن مردگان در روز رستاخیز و در پایان، زندگی دوباره «آن جهان» نیز بسیار نیرومند است. بر اساس نوشته های کتاب مقدس هر یک از دین های خاورمیانه ای یا سامی، روح از عالم غیب و از سوی آفریننده بزرگ در نطفه هر نوزاد انسانی دمیده می شود؛ روح سرچشمه

آسمانی یا الاهی دارد و مستقل از بدن است؛ در زمان مرگ از قفس تن «پرواز» می کند و به آسمان برمی گردد؛ و در روز رستاخیز روح هر یک از مردگان به بدن آنان بازمی گردد. به این ترتیب در جهان نگری دین هایی که خود را «اهل کتاب» یا دارنده کتاب آسمانی می دانند نوع انسان زندگانی جاودانه دارد و با مرگ انسان دوران زندگی وی به پایان نمی رسد. جانوران چون «روح» ندارند از جاودانگی بی بهره اند.

در زبان و در فرهنگ علم هرگز واژه «روح» به کار نمی رود زیرا زیست شناسان و روان شناسان روح را واژه ای خرافی، غیر علمی، عامیانه و به شدت آلوده به رمز و راز می دانند. دانشمندان در مورد جانوران و به ویژه نوع انسان واژه علمی «روان» را به کار می برند. در علم و دانش امروز نیز رشته های بزرگ علمی چون روان شناسی و روان پزشکی پدید آمده اند. روان شناسان، زیست شناسان و روان پزیشان برخلاف روحانیان دین های گوناگون هرگز روان را به رمز و راز و اسرار «آن جهانی» آلوده نمی کنند. در جهان بینی علمی، روان نیرو یا عاملی جدا و مستقل از بدن انسان نیست؛ روان از عالم غیب وارد نطفه انسان نمی شود بلکه دریاخته هایی که نطفه را پدید می آورند وجود دارد؛ در زمان مرگ، روان از بدن پرواز نمی کند و از آن خارج نمی شود زیرا با مرگ تن، دیگر روان تولید نمی شود؛ روان جاودانه نیست و پس از مرگ بدن انسان دیگر وجود نخواهد داشت. آنچه دین های گوناگون درباره بازگشت روح در روز رستاخیز و آغاز زندگی در جهان دیگر گفته اند به هیچ روی مورد پذیرش علم نیست.

بر اساس بررسی های علمی و پژوهش هایی که در مورد روان انسان به انجام رسیده اند جسم انسان و آنچه روان انسان می نامیم دو عامل جدا از یکدیگر و دو هستی مستقل نیستند. انسان از ترکیب تن و روان پدید آمده و برای یگانگی آنها باید به مفهوم «تنروان» پی برد. هم چنان که آب از ترکیب گاز اکسیژن و گاز هیدروژن پدید آمده (آب نه اکسیژن است،

نه تیدرژن ونه گان انسان نیز از ترکیب تن و روان درست شده است (انسان نه تن است ونه روان). اما در مثال سنجش آب و انسان در مورد اجزای تشکیل دهنده آنها باید به این نکته توجه داشت که روان را تن پدید می آورد و آنچه در نوع انسان «روان» نامیده می شود در حقیقت چیزی جز «محصول مغز» نیست. هم چنان که غده های دهانی آب دهان را ترشح می کنند مغز انسان نیز روان را تولید می کند. تا زمانی که مغز «حالت طبیعی» دارد «روان طبیعی» تولید می کند و انسان نیز «رفتار طبیعی» دارد. در زمان مرگ، مغز از کار می افتد و در نتیجه دیگر روان تولید نمی شود. زمانی که جراحی را خاموش می کنیم دیگر نور تولید نمی کند. مغز مرده یا از کار افتاده توانایی تولید روان را ندارد و این به معنای آن نیست که «روح» چنین مغزی از بدنش به آسمان پرواز کرده یا مستقل و جدا از مغز است. حتا در انسانی که زنده است اما به دلیلی مغزش از کار افتاده دیگر روان تولید نمی شود اما اگر مغز دوباره به کار بیفتد بار دیگر به تولید روان می پردازد و ویژگی های روانی یا رفتاری شخص بار دیگر نمایان می شوند. برای نمونه، انسانی که به دلیل انجام شدن جراحی در حال بی حسی عمومی است گرچه مغزش زنده است و «جان» دارد اما توانایی تولید روان (فکر، ذهن) را از دست داده است. افرادی که در نتیجه سکتة مغزی، خفگی، برق گرفتگی یا رویدادهایی مانند آنها چندین ساعت یا چندین روز دچار بی هوشی یابی حسی می شوند و سپس دوباره به هوش می آیند در تمامی دورانی که به خوابی سنگین فرو رفته بوده اند «جان» داشته اند اما «روان» نداشته اند. مغز یا کارخانه تولید روان (فکر، ذهن، شخصیت و رفتارها) توانایی انجام دادن کار طبیعی خود را نداشته و در نتیجه روان تولید نمی شده است. در همان زمان که چنین انسانی به هوش می آید و مغز توانایی کار طبیعی خود را باز می یابد بار دیگر به تولید روان می پردازد و انسانی که چون مردگان جلوه می کرد از نو زنده می شود.

صدها آزمایش و تجربه در زیست شناسی، روان شناسی و روان پزشکی با روشنی بسیار ثابت کرده اند که تن و روان در انسان از یکدیگر جدا و مستقل از دیگری نیستند. انسان از دو بخش جداگانه یکی به نام «تن» و دیگری به نام «روان» پدید نیامده بلکه تن پدید آورنده روان یا مغز زاینده روان است. کارشناسان علم «تروان شناسی» یا «پسیکوفیزیولوژی» که موضوع آن روابط تن با روان است ثابت کرده اند که تن و روان بر روی یکدیگر اثر می گذارند و با هم پیوند ناگسستی دارند. تن از روان متأثر می شود و روان بر تن اثر می گذارد. برای نمونه زمانی که در اثر مصرف نوشابه های الکلی یا مواد مخدر این مواد از راه گردش خون به مغز انسان می رسند و جذب آن می شوند بی درنگ روان انسان (چگونگی فکر و ذهن، رفتار و شخصیت) دگرگون می شود و «انسانی دگرگونه» پدید می آید. دلیل آن آشکار است، برخی از مواد غذایی یا دارویی بر مغز اثر می گذارند و این اثر گذاری سبب می شود تا «محصول» مغز یا فکر و ذهن تغییر کند زیرا روان انسان چیزی جز فکر، ذهن و عامل هایی که تولید کننده رفتار انسان هستند چیز دیگری نیست. مغز انسانی که در نتیجه گرمسنگی شدید، تشنگی سخت، خستگی کوبنده و مانند آنها حالت طبیعی خود را از دست داده روان غیر طبیعی تولید می کند. اگر اختلالی در کار طبیعی مغز پیدا شود روان غیر طبیعی تولید می کند. اگر در بدن انسان طبیعی مقدار عنصر «یُد» پایین بیاید همان انسان به فردی کودن تبدیل خواهد شد. بیماران روانی و دیوانگان و رفتارهای آنان بازتاب و واکنش مغزی غیر طبیعی، آسیب دیده و بیمار است. بنا بر این روان عاملی جدا از تن، مستقل از بدن، آسمانی، الهی، پر رمز و راز و اسرار آمیز نیست.

هم چنان که جسم انسان بر روان او اثر می گذارد روان انسان نیز بر تن او آثار بزرگی پدید می آورد. زمانی که به شدت می ترمیم رنگ از رخسارمان می پرد و زمانی که دچار شرمساری ژرفی می شویم صورتمان

سرخ می شود و به هنگامی که به شدت خشمگین هستیم بدنمان به لرزه می افتد. تمامی حالت هایی این چنین، سرچشمه مغزی-روانی دارند و نشان می دهند تمامیت وجود و شخصیت انسان از آمیزش تن و روان پدید آمده و انسان در کلیت فردی خود همان «تنروان» جدایی ناپذیر و تجزیه ناپذیر است.

بر اساس نظریه های دینی، «روح» سرچشمه آن جهانی دارد و از سوی پروردگار توانا در نطفه انسان دمیده می شود. نظریه های علمی می گویند «روان» ریشه غیبی یا الهی ندارد بلکه دریاخته های جنسی مرد و زن که از آمیزش آنها با یکدیگر نطفه پدید می آید عنصرها یا عامل های تشکیل دهنده منزه نوزاد وجود داشته اند و مغز نوزاد دارای نیروی نهفته تولید فکر و ذهن است. دانشمندان می گویند برخلاف گمان یا پندار روحانیان «روح» تغییرناپذیر، ازلی و ابدی، یا نیروی فراجهانی نیست بلکه روان نوزاد در دوران کودکی، نوجوانی، جوانی، میان سالی و سالخوردگی زندگی او همراه با رشد بدن و دگرگونی های جسمی او، تغییر می کند و دگرگون می شود. از آنجا که نوع انسان نه مخلوقی است ازلی و نه موجودی است که ابدی بودن او قطعی باشد روان نیز پدیده ای ازلی - ابدی نیست. به بیان دیگر، از زمانی که نوع انسان بر روی کره زمین پدید آمده روان انسانی نیز پدید آمده و اگر نوع انسان در طبیعت نابود شود روان او نیز نابود خواهد شد.

پدیده مرگ در دین و در علم

در دین های بی خدایی، چند خدایی و تک خدایی و به ویژه در دین های جهانگیر سامی، پدیده مرگ انسان به عجیب ترین، هراس انگیزترین و پر رمز و رازترین پدیده انسانی تبدیل شده است. ترس بی پایان از مرگ و «جهان دیگر» که پس از پایان زندگی زمینی در انتظار انسانی که باورهای نیرومند مذهبی دارد از جمله ویژگی های مؤمنان به این عقیده

است. پدیده مرگ در اعتقادهای پیروان دین های گوناگون و به ویژه دین های خاورمیانه ای به شدت به دلهره، هراس و بیم و امید آغشته است و ابرسیاهی از اندیشه های فوق طبیعی یا آن جهانی آن را در خور پوشانیده است. ریشه «مرده هراسی» یا ترس شدید از مرده را باید در همین باور جستجو کرد. براساس باورهای بسیاری از دین های بزرگ جهانی، پس از مرگ «روح» انسان از بدن خارج می شود، به زندگی ادامه می دهد و بار دیگر به بدن انسان مرده بازمی گردد. به این ترتیب مرگ جسم انسان پایان زندگی او نیست. دنیای «جهان دیگر» سرشار از «ارواح» و «اشباح» است و زمانی که پس از مرگ، روح انسان از زندان تن بیرون می رود به جهان فرشتگان، جن ها و سایر «موجودات غیبی» می پیوندد. از نظر مؤمنان دین هایی که به زندگی روح پس از مرگ انسان باور دارند پدیده مرگ اسرارآمیزترین، وحشتناک ترین و ناشناخته ترین رویدادی است که در پایان زندگانی انسان روی می دهد.

روحانیان دین های گوناگون با بهره برداری از اعتقاد مؤمنان به جاودانگی روح و باور آنان به این که مرگ نه تنها پایان زندگی نوع انسان نیست بلکه آغازی شگفت انگیز، ناشناخته و اسرارآلود است بیم و امید بسیار نیرومند درباره چگونگی «آن جهان» یا «جهان دیگر» پدید می آورند و بنیاد بسیاری از منافع خود را بر اساس این بیم و امید بسیار نیرومند بنا می کنند.

در جهان علم، برخلاف دنیای دین، پدیده مرگ رویدادی طبیعی و قابل پیش بینی در نظر گرفته می شود. از دیدگاه دانشمندان علوم طبیعی در پدیده مرگ - به ویژه مرگ طبیعی در دوران سالخوردگی - هیچ گونه رمز و رازی وجود ندارد و هیچ نشانی از اندیشه های «فوق طبیعی» یا «آن جهانی» در مرگ انسان دیده نمی شود. از نظر دانشمندان پدیده مرگ به همان اندازه طبیعی است که پدیده تولد. تمامی جانداران از آغاز پیدایش پدیده زندگی بر روی زمین، در پایان دوران

زندگی خود با مرگ روبرو شده اند. مرگ انسان در واقع مرگ مغز اوست، زمانی که مغز انسان به هر دلیلی از کار می افتد یا می میرد، انسان به مرگ دچار می شود، و از آنجا که روان انسان یا آنچه در دین ها «روح» نامیده اند دیگر به وسیله مغز تولید نمی شود مرگ انسان پایان زندگانی او به صورت نوع انسان خواهد بود.

دانشمندان علوم طبیعی نیز به مانند روحانیان دین های بزرگ، انسان را جاودانی یا ابدی می دانند. اما تفاوت بزرگ جاودانی بودن انسان از دیدگاه دانشمندان با ابدی بودن او از نظر روحانیان در این است که دانشمندان انسان را «جاودان این جهانی» و روحانیان او را «جاودان آن جهانی» می دانند. براساس نظریه «جاودانگی این جهانی» انسان پس از روبرو شدن با مرگ نابود نمی شود و به فنا یا عدم نمی پیوندد، زیرا مفهوم هایی چون «فنا» یا «عدم» در جهان طبیعت معنایی ندارند. در کل جهان هستی که آن را «طبیعت» می نامیم نه چیزی به عدم می پیوندد و نه نابود می شود. انسان پس از مرگ تغییر شکل می دهد یا دگرگون می شود. ذرات بدن انسان مرده، پس از گذشت قرن ها، هزاران و میلیون ها سال در حال تجزیه و دگرگونی خواهند بود و به ذرات دیگری تبدیل می شوند. این ذره ها که در دوران زندگی انسان یک پارچه و با هم بودند در طبیعت پخش می شوند و تا زمان بی نهایت بخشی از طبیعت جاودان خواهند بود. هر انسانی پیش از آن که به صورت نوزاد به دنیا آید هزاران میلیون سال - تا بی نهایت در گذشته های دور - جزئی از عالم هستی بوده و به همین ترتیب پس از مرگ نیز تا زمان های بی نهایت در آینده جزئی از عالم هستی خواهد بود. از دیدگاه دانشمندان علوم طبیعی نظریه های مربوط به «عالم ارواح»، «جهان اشباح» و وجود موجوداتی که از آنان با نام فرشته یا جن یاد می شود نظریه هایی خیالی، افسانه و بی اساس شمرده می شوند.

نظریات روحانیان هوادار علم

دست کم از آغاز قرن نوزدهم و به ویژه در طول قرن بیستم عوامل گوناگون فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و به ویژه علمی سبب شدند تا پایه های نهادهای دینی و باورهای مذهبی در کشورهای پیشرفته تر جهان سست شوند. در این قرن ها انقلاب های بزرگ صنعتی، سیاسی و علمی موجب شدند دستگاه دین و روحانیان که کارگردانان آن هستند بسیاری از قدرت ها و نفوذ پیشین خود را از دست بدهند. در نتیجه گسترش آموزش و پرورش همگانی و اجباری میزان آگاهی و سواد توده های مردم بالا رفت. دیگر مردم با سواد پیدایش بیماری های واگیر را «بلائی آسمانی» نمی نامند و زمین لرزه و آتش فشان نتیجه گناهان مردم و نشانه «خشم خدا» نبود. تدریس علوم طبیعی در دبستان ها، دبیرستان ها و دانشگاه های کشورهای پیشرفته تر جهان بسیاری از مردم را با نظریه های علمی آشنا ساخت و نظریه های مذهبی که برخلاف علم بودند رفته رفته اعتبار خود را از دست دادند؛ در بسیاری از جامعه های صنعتی جهان نظام حکومت مردم یا دموکراسی نیرومند شد و در نتیجه اصل «جدایی حکومت و دین» در آنها به میزان زیاد اجرا شد؛ کشف ها و اختراع های علمی یکی پس از دیگری چشم جهانیان را خیره ساختند و علوم مادی-طبیعی-انسانی در سراسر جهان اعتباری عظیم یافتند. پیشرفت های حیرت انگیز علوم در صنعت و ابزار سازی، تکنولوژی حیرت انگیزی را پدید آورد. در پایان «علوم مادی» بر تخت فرمانروایی دنیای انسان تکیه زد و «شهبانوی علوم» یا «علوم الهی» پس از قرن ها تکیه زدن بر همان تخت از جایگاه خود به زیر کشیده شد.

بسیاری از رهبران و بزرگان دین های تک خدایی به ویژه مسیحیان در برابر نور خیره کننده کشف ها و آگاهی های علمی جز سازش و کنار آمدن با حقایق علمی-طبیعی چاره دیگری نداشتند. روحانیان علم گرا گفتند در تمامی مواردی که دین و علم در تضاد بوده اند هر کشف

علمی حقانیت علم را ثابت کرده است. بسیاری از روحانیان کوشیدند تا آنجا که شدنی است نظریه های دین یا مذهب خود را با نظریه های علمی هماهنگ کنند و در بسیاری از احکام کهنه و جزمی خود دست به تجدید نظر بزنند. گرچه هنوز هم برخی از روحانیان دین های خاورمیانه ای حتا در کشورهای صنعتی تر و پیشرفته تر جهان با سرسختی بسیار در برابر یورش های کوبنده علوم سرسختی می کنند اما بسیاری دیگر از روحانیان نو اندیش و هوادار علم و دانش نو که می توانیم آنان را «روحانیان علم گرا» بنامیم حتا برخی از اصول اساسی دین یا مذهب خود را کنار گذاشته اند و خود را با نظریه های علمی سازش داده اند.

بسیاری از روحانیان علم گرای یهودی و مسیحی کتاب مقدس خود را کتاب آسمانی نمی دانند و آنها را تراوش مغز نویسندگان می دانند که این کتاب ها را پدید آورده اند. از دیدگاه این روحانیان وجود اشتباه های علمی و تناقض گویی هایی که در این کتاب ها دیده می شوند گواه بر این است که این کتاب ها بازتاب علم، دانش، محیط و آگاهی های دورانی است که آنها را نوشته اند. روحانیان هوادار علم دلایل باستانی-سنتی مربوط به اثبات وجود پروردگار را کنار گذاشته اند و می گویند تاریخ تمدن بشر ثابت می کند چنین تلاشی بیهوده بوده و بیهوده خواهد بود. برخی از این روحانیان چنین می اندیشند که وصف بزرگی و شگفتی های جهان هستی راه مناسبی برای اثبات وجود آفریننده آن نیست، زیرا پدید آورنده خود در بیرون از کل عالم هستی است. برخی از روحانیان علم گرای مسیحیت تنها راه اثبات وجود پروردگار را پیدایش مسیح می دانند و بر این باورند که عیسی مسیح جلوه ای از پروردگار است. از دیدگاه اینان پروردگار جهان هستی آفریننده کل عالم هستی است نه وضع کننده قانون برای چگونگی گردش ستارگان و پدیده های طبیعت. روحانیان علم گرا می گویند رسالت دین با نقش علم تفاوت های بنیادی و ژرف دارد و علم و دین به مانند حکومت و دین باید دو نهاد یا دو دستگاه به

کلی از یکدیگر جدا و مستقل شناخته شوند. از دیدگاه اینان، دین و مذهب باید تمامی نظریه های علمی را که در جهان دانشمندان علوم مادی-طبیعی-انسانی پذیرفته شده اند بپذیرد و از مخالفت دست بردارد. روحانیان هوادار علم می گویند دستگاه روحانیت باید نظریه های بزرگ علمی چون چگونگی پیدایش جهان و کره زمین، چگونگی پیدایش جانداران و دگرگونی های آنان، تکامل نوع انسان از سایر جانوران و پیدایش انسان کنونی را بپذیرد و نظریه های کهنه، باستانی و مستی را که در دوران پیش از پیدایش علوم بیان شده اند کنار بگذارد. بسیاری از روحانیان علم گرا با توجه به نظریه های مربوط به اصالت جهان مادی یا واقعیت جهان طبیعی دیگر اعتقادی به جهان غیرمادی یا «فوق طبیعی» ندارند و اندیشه های مربوط به «جهان آخر» و نظریه های دربرگیرنده اعتقاد به وجود بهشت و جهنم را کنار گذاشته اند.

نظریه های علمی درباره دین

دانشمندان رشته های گوناگون علمی و از جمله جامعه شناسان، مردم شناسان و روان شناسان به بررسی و پژوهش درباره دین ها و مذهب های گوناگون مردم جهان بسیار علاقه مندند. دست کم از آغاز قرن نوزدهم مطالعه دین و مذهب به روش علمی گسترش بسیار یافته و کارشناسان این موضوع نتیجه های پژوهش های خود را به صورت هزاران گزارش علمی و کتاب انتشار داده اند. کارشناسان علم «دین شناسی تطبیقی» به شباهت ها و اختلاف های نمایانی در دین ها و مذهب ها پی برده اند و ریشه چگونگی پیدایش آنها، دگرگونی و تکامل ادیان و مذاهب گوناگون در طول مدت ده ها قرن و در پایان چگونگی نقش دین در دنیای امروز و آینده دستگاه های روحانیت روشن شده است.

الف - چگونگی پیدایش دین: مردم شناسان و روان شناسان پس از پژوهش های بسیار در سرزمین های گوناگون جهان به این نتیجه بزرگ

رسیده اند که حتا وحشی ترین، عقب مانده ترین و دور افتاده ترین مردم ابتدایی روی زمین دارای اندیشه های دینی هستند و مراسم یا رقص های دینی بین آنان رواج دارد. این مردمان وحشی که از تمدن و فرهنگ قرن بیستم هیچ گونه آگاهی ندارند به مانند انسان هایی که در دوران پیش از تاریخ زندگی می کرده اند برخی از چیزها یا جاها را مقدس و برخی دیگر را ضد انسان یا شیطانی می دانند. به وجود «نیروهای غیبی» یا موجودات نادیدنی، مرموز و اسرارآمیز در محیط زندگی خود باور دارند و نوعی اعتقاد به «روح» در طبیعت و انسان و جاودانی بودن آن در این انسان های ابتدایی دیده می شود.

دانشمندان علم «مردم شناسی» یا «انسان شناسی» که کارشناسان چگونگی شیوه های زندگی انسان در دوران های گوناگون هستند و به ویژه به پژوهش درباره قوم ها و قبیله های وحشی، نیمه وحشی و مردمان دور از تمدن و فرهنگ کنونی می پردازند می گویند چنین انسان هایی را باید «انسان های زنده پیش از تاریخ» به شمار آورد. این انسان ها درست به مانند انسان های پیش از تاریخ یا مردمانی که آنان را «ابتدایی» یا «بدوی» نامیده اند از نیروهایی که در طبیعت وجود دارند و پدیده هایی چون رعد و برق، توفان و سیل، زمین لرزه و آتش فشان، بیماری و به ویژه مرگ به شدت می ترسند. از این پدیده های نیرومند، سرکش، کوبنده و هراسناک به سختی بیمناکند و می کوشند تا آنها را خوشنود و با خود مهربان کنند. به این منظور مراسمی بر پا می کنند و به نوعی «دعا» و «نیایش» می پردازند که هدف آن جلب مهربانی این نیروهاست.

از آن زمان که نوع انسان به دلیل تکامل مغز آگاهی های بیشتری درباره محیط زندگی خود به دست آورد و از زمانی که درباره نیروهای طبیعی به تفکر پرداخت با گام های غول آسایی از سایر جانوران فاصله گرفت و در بنیاد گذاری بنای آنچه امروز فرهنگ، تمدن، علم یا دانش می نامیم روان شد. انسان هایی که صدها هزار سال پیش بر روی زمین

زندگانی می کردند اندک اندک پی بردند که در طبیعت، نیروهای عظیمی وجود دارند که انسان در برابر توانایی های آنها به شدت ناتوان، درمانده و ناچیز است. بناچار در برابر این نیروهای کوبنده و ستمگر سرنسلیم فرود آوردند و کوشیدند تا آنها را مهربان، خوشنود و رام کنند. ریشه خواندن وردهای گوناگون، پیدایش دعا و نیایش و قربانی در راه «نیروها»، «ارواح»، «خدایان» و «خدا» را در همین برداشت های انسان های دوران پیش از تاریخ باید جستجو کرد.

ب: پیدایش دین های امروزی: پدیده دین یکی از جهانی ترین و گسترده ترین پدیده های اجتماعی-انسانی در روی زمین است. هیچ کشور، جامعه، قوم، قبیله، طایفه، ایل یا گروهی را در جهان نمی توان یافت که اعتقادهای دینی یا باورهای مذهبی - با شدت بیشتر یا با قدرت کمتر - در بین مردم آن وجود نداشته باشد. خاستگاه یا نطفه تمامی دین های زنده کنونی را که جهانگیر هستند باید در نخستین اندیشه ها، باورها، اعتقادات، دعاها، نیایش ها و انگیزه های انسان های پیش از تاریخ جستجو کرد. تمامی دین های بزرگ امروز جهان - به ویژه دین های تک خدایی یا سامی - پس از گذشت چندین هزار سال از دگرگونی و تکامل ساده ترین اندیشه های دینی پدید آمده اند و به پیچیدگی و تکامل امروزی خود رسیده اند. پیدایش هیچ دین بزرگی ناگهانی نبوده و دست کم سه دین شناخته شده جهان - یهودیت، مسیحیت و اسلام - دین های مستقل و جدایی از یکدیگر نیستند بلکه از دگرگونی یکدیگر پدید آمده اند و با یکدیگر هم ریشه وهم اصلند. یهودیت که خاستگاه و سرچشمه مسیحیت و اسلام به شمار می رود به صورت ناگهانی به شکل امروزی خود پدید نیامده بلکه در طول مدتی بیش از چندین هزار سال در حال پیدایش، دگرگونی و تدوین بوده و از گردآوری مجموعه اندیشه ها، باورها، اعتقادات، مراسم، نیایش ها و دعاهایی که سرچشمه آن به دوران زندگانی انسان های وحشی و نیمه وحشی می رسد

پدید آمده است. مسیحیت دین مستقل و جداگانه ای از یهودیت نیست و در واقع اصلاحات و تجدید نظرهایی در آن بوده است. بخش بسیار بزرگی از اسلام تکرار داستان ها، قصه ها، پندها، اندرزها و آموزش های یهودیت و مسیحیت است. در ویژگی های این دین خصوصیات محیطی خاستگاه این دین و ویژگی های اخلاقی-فکری بنیادگذاران آن دیده می شود.

بسیاری از دانشمندان رشته های گوناگون علوم طبیعی-انسانی، فیلسوفان و اندیشمندان می گویند تمامی دین ها و مذهب های کنونی جهان پدیده ای اجتماعی-انسانی هستند و سرچشمه آن جهانی یا خاستگاه آسمانی ندارند. دین ها و مذهب ها هم به مانند سایر عنصرهای فرهنگ و تمدن بشر- ادبیات، حقوق، صنعت، هنر، سیاست، حکومت - ساخته و پرداخته فکر و اندیشه انسانند. در هیچ دین یا مذهبی کمترین نشانی از این که بتوانیم آن را «غیرانسانی»، «آسمانی»، «فوق بشر» یا «آن جهانی» بنامیم دیده نمی شود. خواندن متن کتاب هایی که «آسمانی» نامیده شده اند به روشنی تمام نشان می دهند تمامی مطالب این کتاب ها از سوی انسان هایی نوشته شده اند که میزان معلومات آنان بازتاب علم و دانش دوران زندگی آنان بوده و به همین دلیل چون در باره جهان و طبیعت معلومات اندکی داشته اند اظهار نظرهای علمی آنان اشتباه بسیار دارند و در دنیای امروزی اعتبار شناخته شده اند.

تبدیل شدن دین به «نهاد» یا دستگاه اجتماعی

بسیاری از جامعه شناسان می گویند هم اکنون در کشورهای گوناگون جهان - چه پیشرفته صنعتی و چه عقب مانده - آنچه به نام پدیده انسانی-اجتماعی دین یا مذهب می نامیم به «نهاد» یا دستگاه اجتماعی بسیار نیرومندی تبدیل شده است. گروهی از مردم جامعه که خود را «روحانی» می نامند بنیادگذاران، کارگردانان و مدیران این دستگاه در

جامعه هستند و از منافع خود و سازمانی که در جامعه پدید آورده اند با تمامی توان خود دفاع می کنند. افراد و گروه هایی که می توانیم آنان را «طبقه روحانی» بنامیم در بیشتر جامعه های جهان و به ویژه در کشورهای عقب مانده و فقیر که باورهای دینی در آنها بسیار گسترده است نیرومندترین طبقه جامعه هستند. در کشورهای پیشرفته صنعتی که با روش دموکراسی - سرمایه داری اداره می شوند گرچه نهاد یا دستگاه دین نیرومندترین سازمان اجتماعی نیست اما پر قدرت ترین متحد دستگاه سیاسی - صنعتی - نظامی است و این دستگاه نیرومند به عنوان بازوی خود از نهاد دین و مذهب بهره برداری می کند.

یکی از بزرگترین دلایل پایداری، سخت جانی و ماندگاری باورهای دینی را در بین مردم - حتی در پیشرفته ترین کشورهای جهان که سطح آموزش و پرورش همگانی در آنها بالاست - باید در راز تبدیل شدن دین به «نهاد» یا دستگاه اجتماعی جستجو کرد. تبدیل شدن دین به نهاد یا دستگاه پدیده تازه ای نیست بلکه نگاهی به تاریخ تمدن نشان می دهد که در تمامی سرزمین هایی که دین پدید آمده پس از مدتی به سازمانی اجتماعی دگرگون شده و در درون جامعه «طبقه روحانی» و سپاه عظیم هواداران آن نیز پدید آمده است. روحانیان یا کارگردانان «نهاد دین» در سراسر تاریخ و در بیشتر کشورهای جهان یکی از بزرگترین قدرت های جامعه بوده اند؛ با امپراتوران، پادشاهان و حاکمان وقت متحد بوده اند یا خود حکومت را در اختیار داشته اند. دلیل اصلی برخوردهای روحانیان با دانشمندان علوم و مخالفت با نظریه های تازه فقط از آن جهت که مخالف نظریه های دینی بوده یا هستند نبوده و نیست. بلکه دلیل اصلی را در دفاع «طبقه روحانی» از منافع «نهاد یا دستگاه دین» و از منافع سایر طبقاتی که هوادار روحانیان هستند باید جستجو کرد. برای بسیاری از روحانیان، «روحانیت» یعنی شغل و پیشه آنان، یعنی محل درآمد و گذراندن زندگی، یعنی شریک بودن در قدرت اجتماعی، یعنی سهم بودن در

منافع جامعه و در این بیان آنچه رنگ می بازد و معنایش را از دست می دهد «حق» و «حقیقت» یا رسالت دین و مذهب در مفهوم عالی و انسانی آن است.

روحانیان با تکیه بر ضعف ها و ناتوانی های بسیاری از انسان ها و به ویژه با بهره برداری از کم سوادی مردم جامعه، بر دل های ناراضی و خسته مردم نور امید می تابند؛ به شیوه های گوناگون به مردم آرامش و تسلی می دهند؛ آنها را به حمایت و پشتیبانی نیروی عظیم و عادل امیدوار می کنند؛ به آنان وعده زندگی جاودان می دهند؛ و در پایان خود را واسطه آن نیروی عظیم و عادل با مردم و عامل دستیابی به زندگی جاودان معرفی می کنند.

جامعه شناسان، اندیشمندان و دانشمندانی که وجود نهاد یا دستگاه دین را برای جامعه مفید نمی دانند می گویند راز بزرگترین دلیل پایداری و ایستادگی دین و مذهب در آخرین سال های قرن بیستم را — پس از پیشرفت های بزرگ علمی و ثابت شدن اشتباه بودن بسیاری از نظریه های دینی — باید در عامل های گوناگون جستجو کرد. بر پا کنندگان دستگاه دین و پشتیبانان آنان تنها و تنها به دلیل منافع خود از باورها و نظریه های دینی هواداری می کنند و با تمامی توان خود می کوشند تا دستگاه آموزش و پرورش رسمی (دبستان، دبیرستان، دانشگاه) و دستگاه رسانه های گروهی (روزنامه، هفته نامه، رادیو، تلویزیون، سینما) را تا آنجا که شدنی است در اختیار داشته باشند. آشکارترین هدف از این تلاش، جلوگیری از گسترش آشکار و نمایان آن جنبه از آگاهی های علمی است که سبب سستی یا نابودی باورهای دینی-مذهبی درس خواندگان و مردم عادی خواهد شد. طبقه روحانی، حامیان و تمامی کسانی که گرایش های دینی دارند تا آنجا که در توان دارند می کوشند تا از انتشار نظریه های علمی که نشان می دهند تمامی وعده ها، امیدواری ها، اجرها و پاداش های دین و مذهب جز «سراب» چیز دیگری نیستند و وعده هایی چون «زندگی جاودان»، «لطف آسمانی» و «حامی آن

جهانی» ارزش و اعتبار علمی ندارند جلوگیری کنند. دلیل پایداری و سخت جانی اعتقادهای بی اساس دینی را در کشورهای پیشرفته صنعتی جهان باید در نفوذ طبقه روحانی و حامیان سیاسی - صنعتی - اقتصادی آنان در دستگاه های آموزش و پرورش رسمی و اجتماعی و جلوگیری از گسترش تفکر علمی، بینش علمی و جهان بینی علمی جستجو کرد.



از نامه ولتر فیلسوف فرانسوی به فردریک بزرگ امپراتور پروس:
 «... دین مابسی چون و چرا چندانترین، مسخره ترین و خونین ترین
 همه دین هایی است که سبب آلودگی دنیا شده است.»



کتاب های مورد استفاده:

۱. ★ **Why I Am Not A Christian**, B. Russel, G. Allen and Unwin Ltd., 1957.
۲. ★ **Scientists Who Changed the World**, L. and G. Poole, D.M. and Co., 1960.
۳. ★ **Atheism**, G.H. Smith, Prometheus Books, 1979.
★ **Science and Religion**, I.G. Barbour, H. and R. Publishers, 1968.
۴. ★ **Science, Reason, and Religion**, D. Stanesby, C. Helm, 1985.
۵. ★ **Between Science and Religion**, F.M. Turner, Yale University Press, 1974.
۶. ★ **Science, Secularism, and God**, K. Cauthen, Ahingdon Press, 1969.
۷. ★ **Science and Religious Thought**, W.J. Wilkins, U.M.I. Press, 1987.
۸. ★ **Science and Religion**, D.L. Bender and B. Leone, Greenhaven Press, 1981.
۹. ★ **Science, Religion, and the Future**, C.E. Raven, Cambridge University Press, 1968.
۱۰. ★ **God and Science**, C.P. Henderson, Jr., John Knox Press, 1968.
۱۱. ★ **Critical Issues in Modern Religion**, R.A. Johnson, Prentice Hall, 1990.
۱۲. ★ **The Relevance of Natural Science to Theology**, W.H. Austin, B. and N. Books, 1976.

۱۳. * علم و دین، نوشته ایان باربور، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲.

۱۴. * بزرگان فلسفه، نوشته هنری توماس، ترجمه فریدون بدره ای، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۲.

۱۵. * اسلام شناسی، علی میرفطروس، انتشارات فرهنگ، چاپ یازدهم، فرانسه - کانادا، ۱۹۸۸.

۱۶. * پیدایش و تکامل دین، احمد ایرانی، لس آنجلس، ۱۹۹۰.

۱۷. * جامعه انسانی، احمد ایرانی، لس آنجلس، ۱۹۹۰.

۱۸. * جدایی حکومت و دین، احمد ایرانی، لس آنجلس، ۱۹۸۹.

سخنانی برای اندیشیدن

● آرمان سیاسی من دموکراسی است. هر کس به عنوان یک فرد باید محترم شناخته شود و از هیچ کس بی ساخته نشود.

انشتین

سقراط

● چه بسیارند آنان که سر د نمی دانند که نادانند.

● آنان که اعلام جهاد یا جنگ مقدس می کنند دشمنان اندیشمندان و تمدن اند.

دنیاال بوراستین

نارگیس

● انتقاد از دین بنیاد همه انتقادهاست.

● در غرب، سنت خریدگرای برایین باور است که با سلاح بیان باید به نبرد پرداخت نه با مشیر کشیده شده از نیام.

کارل پوپر

ابوالعلا معری

● مردم دنیا دو دسته اند: عاقل بی دین و مؤس بی عقل.

● آگاهی علمی با وجود مخطا پذیر بودنش، از بزرگترین دستاوردهای بشر است.

کارل پوپر

● دین، دورانش به پایان رسیده است.

مورس سویفت

● زمانی که حق متفاوت بودن را از دست می دهیم برتری آزاد بودن را نیز از دست می دهیم.

چارلز هیوز

● خرافات، جهان را به آتش می کشد، فلسفه زبانه ها را خاموش می کند.

ولتر

● آرمان هایی که همواره برای من تابناک بوده اند و مرا از خردی های زندگی بر شار کرده اند نیکی، زیبایی و راستی بوده اند.

انشتین

● هر اندازه که جهان هستی فهمیدنی تر جلوه می کند بیشتر بی هدف یا بی معنی به نظر می رسد.

استیون واین برگ

● ناتوان از اندیشیدن به این هستم که «موجودی جاودانی» در جهان هست که هستی او آغاز داشته و نه پایانی خواهد داشت.

استیفن اسپندر

● من با آمیزه ای از تحقیر و هراس بر فلسفه هگل می نگرم. کوشیده ام تا بی پتایگی فلسفه او را آشکار سازم.

کارل پوپر

کتابهایی برای مردم



مترجم و نویسنده: دکتر احمد ایرانی

کانون بخش:

کتاب فروشی شرکت کتاب

کتاب فروشی کیو مارکت

۱. سخنانی برای اندیشیدن: شامل بیش از ۱۰۰۰ گفتگوتاه درباره آزادی، دموکراسی، دین، دیکتاتوری، تاریخ، نوپندگی و... ۹۶ صفحه، ۴ دلار.
۲. مبارزات دکتر مصدق: سرگذشت دکتر مصدق و شرح مبارزات او در مجلس شورای ملی، خدمات در دوران نخست وزیری، نظرها درباره حزب توده، دفاعیات در دادگاه، ۱۲۰ صفحه، ۴ دلار.
۳. درباره دین: دین چگونه پیداشد؟ نظرهای علمی درباره دین، آیا دین آسمانی است؟ رابطه علم و دین چیست؟ دلیل مخالفت روحانیان با علم، جدایی حکومت و دین. ۱۲۴ صفحه، ۴ دلار.
۴. ارزش زن در دینهای «آسمانی»: دیدگاههای یهودیت، مسیحیت و اسلام درباره زن، دلایل خواری و زبونی زن در دینهای خاورمیانه ای یا سامی. ۳۶ صفحه، یک دلار.
۵. نبرد دین با علم: نویسنده: برتراند راسل، تاریخچه برخوردهای بین دانشمندان و روحانیان، پیروزیهای علم و شکست های دین، ۱۸۶ صفحه، ۶ دلار.
۶. پیام فلسفی خیام: نظر خیام درباره خدا، وحی و قیامت چیست؟ خیام درباره جهان هستی و انسان چه نظرهایی دارد؟ ۴۲ صفحه، یک دلار.
۷. شش انسان مبارز: سرگذشت کوتاه و نظرهای سارتر، راسل، مارکس، ولتر، لین و گاندی. ۱۸۳ صفحه ۴ دلار.
۸. انقلاب مردم ایران: گزارشی مستند از دلایل انقلاب بهمن ۱۳۵۷، دلیل پیروزی انقلاب مردم ایران، چگونگی ناکام شدن خواستهای انقلابی مردم. ۶۵ صفحه، یک دلار.
۹. آشنایی با هفت کتاب: معرفی کتاب های: ترانه های خیام، دیوان فرخی بزدی، اسلام شناسی، بازشناسی قرآن، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی و... ۷۲ صفحه، یک دلار.
۱۰. فیلسوف کوبنده دین: زندگی نامه ولتر و شرح مبارزات او علیه دیکتاتوری، دین و مذهب. ۳۲ صفحه، یک دلار.
۱۱. فلسفه رهایی بخش: آشنایی با فلسفه اومانیم: فلسفه آزادی، دموکراسی، کوبنده خرافات دین و مذهب و هوادار جدایی حکومت و دین. ۳۶ صفحه، یک دلار.